

نهاية المطالب

٥٩

ج-٣

29
—
3—

اخطار

اگرچه این عصر سعادت صر نسبت بقرون سابقه حکم روز نورانی را دارد و بر سبب خللانی
یعنی آفتاب دانش از افق غرب صیبا بخش اقطار شرق گردیده اند که از تابش شمس معرفت و دانایی
لکه ابر غفلت و جهل نادانی و شر و نوال آینه هینگام رنج غماست

مل حبیبیه با اینکه ملکات خود را در راه ترقی بدرجه حیرت رسانیده اند مع ذلک آنی فارغ نیستند از ارتقای
مراتب معارف به شکل مجاس و تکثیر مدارس مشغولند

ماقت مسلمانان اگرچه در سابق زمان خوش خلقانه ترویجی علوم دینی نامی نامی از خود در طراف عالم بزرگی و دانایی
همادیم... فموس که بعد کوبیده عصای سحره گردید و خواب غفلت رفته در پایتخت خلیفان خستیم که گوی میرویم
باز صد همت از سر که در این اوقات صیبا شعل علم و رشد از آینه اصول جدید در کتب خانهای تابیدن آغاز نمود
خواب آلودگان فراموش غفلت و بیخبری اثر حرارت آن بر کف رسید و قی و بیدار گردید که چشم از شعاع آن خیره شده
آبی از چشمه سار تحقیق بردی خود زده راه از چاه و ثواب از گناه تشخیص داده و بیکر چاره کار افتاده و بهتاج مدرک
علمی و ابتدائی نایل خط افتخار بود و جلب مغایرت فاقده را امید داری حاصل است

با کرده سبیلین را غرض خدمت انبانی ملت است باید برای تکمیل سبیل کمال هر گونه لازمه ترقی را تا درک نایم بر مقصود
د نایل آئیم (تحقیق کلمات که آلاء الماز تحقیق کمال است که در) و آنچه از نتایج افکار
و جین این کار صر رود کار باشد بنیچ ملاحظه از قبول نمود مجموع اجری بگذاریم

چنانکه فحول علمای قشرین بل قاطبه رؤسا و مجتهدین که حافظان بقیه دین مسین بوده اند مقدمات و مؤخرات
حیل شان از ارکت اهل سنت و جماعت نموده طبع امر مولای خود سلام الله علیه شده اند چنانکه فرمود (انظر
لی ما قال و لا تظن الی من قال) هاینه اغراض نفسانی را که سه راه ترقیات روحانی است کنایه کرده است
نیفات همه گیر را احتیاج نموده از منافع آن خود و اطفال خود را محروم نگذاریم

حال این بندیه هیچ نیز زنده این نسخه تصنیف و بر طبع و نشر آن اقدام نموده از کارم خلاق و اوقات معدوم
نی است که بجن قبول استقبال فرمود منت خود را بر ذمت ثابت نمایند فی شهر ذی الحجه الحرام هزار و سیصد و پانزده
۱۳۱۵



نهایه تعلیم

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه در وظایف ادب

مکرمه

نهایه تعلیم مدارس رشدیه شهر

اول سطرش حمدی که است که آدم ابوالبشر را تعلیم تمام ترقیات و منوره
 دوم سطرش صلوة رسول اکرم است که بابت مرخه خود طریق تمام خیر و ستر اندو
 سیم سطرش مدح و ثنیت بکر واری است که صیتل شیرش آینه دین از زبان کفر زد
 چهارم سطرش پس تائیس شایسته ای است که در وی ترقیش جغای آینه دین است
 پنجم سطرش نعت زیر پاک خمیریت که این است بوده است ریت بزرگ است و شود
 ششم سطرش ثنای عالم ربانی است که تا بوده مدی نبی بود

هفتم سطرش عای یریت که در دب ارس ابروی ایران گشود

هشتم سطرش شکر معنای است که در بیت نهایی طن از رخ تن فرموده (۳)

نهم سطرش تحینات متعلانی است که دست از لولب (۳) کشید بجهیل غنود

دهم سطرش شکر گذاری صاحب ثنای است که کفایت تمام ملت حق واجب ادا نمود

(۱) استود - ترج داو (۲) فرموده - خسته (۳) لولوب - مبرزه کی پیرای

درس اول در ماده (۱) سخن

تمام مکالمات (۲) زبان از کتابی رفت اسلام مرکب است (۳) از سه نقطه
 و سه حرکت (۴) و سه تنوین (۵) و دو الف لام و می سه حرف
 چهار حرف (پنج ترک) از آن مخصوص زبان ترکی و فارسی است در
 عربی یافت نمیشود

الف لام و تنوین و ثنیت حرف (ش ح ص ض ط ظ ع ق) از آن مخصوص
 زبان عربی است فارسی یافت نمیشود مگر برسم عاریه در باقی حروف کلمات
 ترکی و فارسی و عربی مشترکند (۶)

تعلیق ۱

مکالمات اسلام از چه مرکب است ؟ نوشتجات مسلمانان از چه مرکب است
 چند حرف مخصوص زبان ترکی و فارسی است ؟ کدامهاست ؟
 عربی چند حرف است ؟ کدامهاست ؟

(۱) ماده - ریشه (۲) مکالمات - صحبتها
 (۳) مرکب - بعلی (۴) حرکت - زبر زبر پیش
 (۵) تنوین - دوزبر دوزبر پیش (۶) مشترک - شریک

مترین ۱

پنج کلمه بنویسید که اولش یکی از حروف عربی باشد
 پنج کلمه بنویسید که دومتا حرف عربی داشته باشد
 پنج کلمه بنویسید که آخرش حرف فارسی باشد
 پنج کلمه بنویسید که مخصوصات عربی فارسی آنها باشد

درس دوم در تقسیم حروف تہجی (۱)

از سی و سه حرف تہجی شش تا (۵ ح خ ع غ) بحروف حلق (۳) و (۲)
 (دای) بحروف علق (۴) و دو تا (ط ظ) مؤلفه (۵) معروف (۶)
 از حروف حلق اولی را باء و ہوز و یسعی ابعاد حلقی مینامند از نامی سی
 سه حرف تہجی حروف علق را بحروف مصوتہ (۷) و باقی را باء حروف
 صامتہ (۸) نامیدند
 حروف علق را حروف مؤدین بنیمند بخوانند

- (۱) تقسیم - قمت کردن (۲) تہجی - تجی (۳) حلق - گلو
 (۴) علق - مرض (۵) مؤلفه - الف دار (۶) معروف - شہو
 (۷) مصوتہ - باصدا (۸) صامتہ - بی صدا

تفہیم ۲

حروف حلق چند است و کدام است ؟ حروف علقیت ؟
 حروف تہجی چند قسم است ؟ صامتہ چند است و کدام است ؟
 مصوتہ کدام است ؟ حروف مؤدین کدام است ؟
 کلمه بگویند که حرف حلق داشته باشد ؟ کلمه بگویند که دو حرف مصوتہ
 داشته باشد ؟ کلمه بگویند که دو تا حرف حلق داشته باشد ؟

مترین ۲

پنج کلمه بنویسید که دو تا حرف حلق داشته باشد
 پنج کلمه بنویسید که اول آنها مؤلفه باشد
 پنج کلمه بنویسید که دو حرف علق داشته باشد
 پنج کلمه بنویسید که آخر آنها حاد حلقی باشد
 پنج کلمه بنویسید که اول آنها باء و ہوز باشد

وظیفہ اول

این شعر را راہمید خط کنید و دفعہ بدقرا مودہ یک دفعہ بدقرا و بطی
 پاک نویس کرده تحویل دهید

شرف الدین کرمانی

هشت حرفت که اندر فارسی نایه بسی

تا نیا نوزی نباشی اندر این معنی معانی

بشنو اکنون تا که است آنخرف و یادگیر

تا و حا و صا و ضا و طا و ظا و عین و قاف

چار دیگر خاص باشد مرزبان فارسی

با و گ و ی و ک باز گویم پ چ ژ و ک

حرف عله نام آه و او و الف و یای را

هر که را دردی رسد ناچار گوید وای را

حرف حلقی شش بود ای نور عین

با و ه و س و خا و عین و عین

درس سیم در حالات حروف

حرف اگر نقطه دارد منقوطه و معجمه است و الا حمزه

(۱) منقوطه - نقطه دارد - (۲) معجمه - با نقطه

(۳) محله - بی نقطه

اگر بی نقطه دارد موحده و دو نقطه دارد ثنایه سه نقطه دارد مثلثه (۳)

نامیده شود

نقطه اگر در زیر حرف است تحانی است و الا فوقانی (۴) (۵) (۶)

حرف اگر در یک کلمه از طرف چپ بجز حرف دیگر می چسبد متصله است و اگر نمی چسبد منفصله است (۷) (۸)

سمت راست را (ما قبل) و سمت چپ را (ما بعد) میگویند آنچه را که با قبل وارد میشود (متصل) و آنچه را که با بعد وارد میشود (لاحق) مینامند

ملقین ۳

حرف معجمه کدام است ؟ حرف اگر منقوطه نباشد چه شود ؟

حرف یک نقطه و دو نقطه و سه نقطه را چه مینامند ؟

از حروف تهنی آنچه معجمه است کدام است ؟ حروف مثلثه را بنامید ؟

متصله کدام است و منفصله کدام ؟ این کلمه را نقطه و حرکت و حرف

کرده بخوانید ؟ سود لب

(۱) موحده - یک نقطه دارد - (۲) تحانی - زیر (۵) و الا - اگر چنین باشد

(۶) فوقانی - بالا (۷) متصله - چسبیده (۸) منفصله - نه چسبیده

تمرین ۳

پنج کلمه بنویسید که مثله تحتانی داشته باشد
 پنج کلمه بنویسید که اولش حرف حلقی محله باشد
 پنج کلمه بنویسید که مؤلفه معجزه داشته باشد
 پنج کلمه بنویسید که حرف غله منقوطه داشته باشد
 پنج کلمه بنویسید که مثله فوقانی داشته باشد

درس چهارم در تعریف حرف

حرف آفقه صوتی است که از دهن بیرون می آید اگر طول یا به تخرک است
 یعنی با حرکت مرکبات

حرکتها سه است (زیر) که فته میگویند (زیر) که کسر میگویند (پیش)
 که ختمه میگویند

هر حرفی که فته دارد (مفتوحه) کسر دارد (مکسوره) ختمه دارد
 (مضمومه) و آلا (ساکنه) نامیده شود

دو حرکت را در یک حرف (توین) و آخر حرف را (متون) میگویند

(۱) تعریف - شناساندن (۲) آفقه - کوتاه تر (۳) صوت - صدا

توین سه است (دو زیر) که نصب میگویند (دو زیر) که کسر میگویند
 (دو پیش) که رفع میگویند

هر حرفی که نصب دارد (منضوب) جرد دارد (مجزور) رفع دارد
 (مرفوع) و آلا (مجزوم) یا (ساکن) نامیده شود

(استدراک)

نقضی که علایم نحو بر این منتهی دارد می کنند حق است (حیثیه) مجزور
 نیست و (خیر لعل) مجزور است لکن مقصود از این تفسیر بیان اغراب
 و بنای کلمه نیست بلکه منظور تحصیل معرفت سطحی اطفال است بر حالت حرکت
 و حرکات

وظیفه دوم

این عبارات را حفظ کرده جایش را خیمیده دو دفعه بدفته مسوده یک دفعه
 بدفته وظایف پاک نویس نموده تحویل بدهید

هر کلمه که فارسی است یا عربی در زیر آن بعلامت (ف) معین کنید

(۱) مسوده - سیاه مشق (۲) وظایف - تکالیف

(۳) علامت - نشان

صراف سخن باش و سخن پیش گو
خیر که نپرسند تو از پیش گو
حق تعالی برای یک انسان دو گوش داد و یک زبان داد و تا
بشنود و یکی بگوید

باری تعالی برای یک بن دودست داد و یک دهن داد و تا داخل کند
و یکی بخورد

نگفته را گفتن ممکن است گفته را گفتن محال^(۱)

درس پنجم در تعریف صامتة و مصوتة

هر جا که حروف عده صدای حرف دهند حروف^(۲) لین نامیده شده در شماره
حروف صامتة شمرده میشوند مثل کلمه (وقت) و کلمه (یک) و هر جا
که صدای حرکت دهند آنوقت حروف^(۳) مد نامیده شده در شماره حروف
مصوتة شمرده میشوند مثل کلمه (نور) که واو صدای ضمه می دهد
و مثل کلمه (نار) که الف صدای فتحة میدهد و مثل کلمه (سیب)
که یا صدای کسره میدهد

(۱) دخل - کاسبی (۲) محال - نشانی (۳) لین - نرم

(۴) مد - کشیدن صدا

(صدوریکه)

مجلس انید

هر جا که حروف عده تابع حرکت^(۱) ماقبل خود باشند آنجا حروف مد
مصوتة نامیده میشوند مثل (نور) (نار) (سیب) و هر جا که تابع حرکت
ماقبل خود نبوده متحرک یا متون یا مجزوم باشند آنجا حروف لین
و صامتة نامیده میشوند

ملقین^۵

حروف عده چه وقت صامتة و چه وقت مصوتة نامیده میشوند ؟
در کلمه درود حرف عده چه نام دارد ؟ در کلمه (یتیم) حرف عده
چه نامیده میشود ؟ کلمه بگوئید که حرف مد داشته باشد ؟ کلمه
بگوئید که حرف لین داشته باشد ؟

مترین^۵

پنج کلمه بنویسید که واو صامتة داشته باشد
پنج کلمه بنویسید که واو مصوتة داشته باشد
پنج کلمه بنویسید که حرف مد لین هر دو را داشته باشد

(۱) ماقبل خود - پیش از خود (۲) مجزوم - ساکن

(درس ششم)

درس ششم در املای حُرُوف

دو حرف از یک جنس در یک کلمه متصل بهم باشند اولی ساکن شود و می نویسد و اولی را به شکل تشدید بالای آن گذاشته آن کلمه را (مُشَدَّد) میخوانند مثل (عقد) و اگر اولی ساکن نباشد هر دو نوشته آن کلمه را (مضاعف) میخوانند مثل (عدد)

و همزه یا یک الف و همزه در یک کلمه متصل بهم باشند همزه را نوشته الف را یا آن یکی همزه را به شکل تشدید بالای همزه نوشته آن کلمه را (مهموز) میخوانند مثل (آمین) و اگر در کلمه یک همزه باشد باز آن کلمه را مهموز میدانند مثل (ادب) (ماخذ) (لؤلؤ)

و اگر همزه در آخر کلمه بعد از الف باشد آن کلمه را (ممدود) میخوانند مثل (نار)

(۱) جنس - جور (۲) مشدّد - تشدید

(۳) مضاعف - زیاد شده (۴) هموز - همزه دار

(۵) ممدود - کشیده شده

ملقّین

کلمه در چه حال شده میشود ؟ کلمه در چه حالت مضاعف میشود ؟
(۱) فرق میان شده و مضاعف چیست ؟ کلمه بگویند مضاعف باشد
کلمه قصص را شده دکنید ؟ کلمه سید را مضاعف کنید ؟
(۲) تضعیف در کجای کلمه میشود ؟

تمرین

پنج کلمه بنویسید که مهموز و مضاعف باشد
پنج کلمه بنویسید که حرف حلق شده داشته باشد
پنج کلمه بنویسید که ممدوده و مضاعف باشد
پنج کلمه مضاعف را شده دکنید و پنج شده را مضاعف

وظیفه سیم

این عبارات را خط کنید ؟ سوادش را دو مرتبه بفرموده
یک دفعه بفرستد و ظایف پاک نویس کرده حاصل مطلب را درست

(۱) فرق - تفاوت (۲) تضعیف - تشدید

(۳) سواد - ممدود

نفیده تحریل دسیه ؟ معین نماید که از حروف بصورت چه ؟
 که ام کلمه عربی است و که ام فارسی ؟ و آنچه که شده یا مضاعف
 یا هموز یا ممد و است بعلامت (۱) و رنر در زیر آن معلوم کنید ؟
 هر کس بر عیب خود پرداخت (۲) از علامت مردم سپرداخت
 هر که خودش را شناخت کار خود را شناخت
 دنیا نزرعه خوش آب و هوایی است قابل هر نوع زراعت
 شب و روز دو گاه و سیاه و سفیدی هستند غایت کار کن
 نفس باد اذ است نهایت روینده
 آخرت خانه زندگانی ابدی است هر چه حاصل خرمن بخانه خود
 ببریم همانقدر راحت خواهیم شد و الا محتاج در یوزه (۵)
 خجل آکنس که رفت و کار شناخت
 کوس رحلت زدند و بار شناخت (۶)

(۱) رنر - اشاره (۲) پرداخت - متوجه شد

(۳) پرداخت - آسوده شد (۴) نزرعه - خرمن گاه

(۵) در یوزه - گدائی (۶) کوس رحلت - جیل کوچ کردن

(درس هفتم)

درس هفتم در اصطلاح الف لام
 هر گاه دو کلمه یا یک حرف یک کلمه به هم متصل بوده کلمه واحد محسوب
 شود الف لامی در میان آنها می نویسند
 بشرط آنکه هر دو کلمه عربی باشند
 پس اگر شده تلفظ میشود مثل (زین الدین) ...
 آن الف لام را (شمسی) مینامند
 و اگر با صدای لام تلفظ میشود مثل (خیر الصل) ...
 آن الف لام را (مصری) مینامند
 تشدید می که از الف لام حاصل میشود کلمه را شده دنی کنند
 تلقین ۷

الف لام شمسی که ام است ؟ الف لام مصری چه صدایده ؟
 کلمه شرف را متصل کنید بکلمات دین علم انسان ملک
 سلطنت دولت و معین کنید که در که ام مصری است و در
 که ام شمسی ؟

(۱) کلمه واحد - یک کلمه (۲) تلفظ میشود - گفته میشود

(قرن ۷)

تمرین ۷

پنج کلمه بنویسید که الف لام شمی داشته باشد
 پنج کلمه را با حرفی مرکب کرده بنویسید که الف لام شمی داشته باشد
 پنج کلمه بنویسید که مرکب از دو کلمه بوده الف لام لازم نداشته باشد
 پنج کلمه بنویسید که با حرفی مرکب شده الف لام شمی داشته باشد
درس هشتم در اصطلاح قطعات حروف

هر حرفی که در حالت ترکیب از طرف چپش بحرف دیگری چسبیده چنانکه آن حرف را منفصله میگویند (قاطع) سینه میگویند

حروفات قاطعه مانند (ا اذ ر ز ژ و) دو اصطلاح دارند مثلاً ^(۴) مجرد (۱) بمزه مرکب ^(۵) (۱)

حروفانیکه در حین ترکیب از طرف چپش بحرف دیگری چسبیده چنانکه منفصله میگویند (غیر قاطعه) سینه میگویند

حروفات متصله چهار اصطلاح دارند (مفرد) (اولی) (وسطی) (آخری)

(۱) اصطلاح - نام (۲) قطعات - پارچه (۳) منفصله - چسبیده
 (۴) مجرد - بریده (۵) مرکب - چسبیده

حروفات متصله را از یک کلمه منفصل نوشتن غلط است بهم چنین حروفات
 منفصله را متصل نوشتن نیز غلط است مگر در خط شکسته ^(۱) که نکته ترین خط است

ملقین

حروف متصله چند اصطلاح دارند ؟

حروف منفصله چند اصطلاح دارند ؟

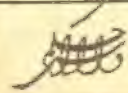
از حروفات متصله چند حرف ابا اصطلاحاتش بگویند ؟

حرف کاف متصله است یا منفصله اصطلاحاتش چیست ؟

مجرد از اصطلاحات متصله است یا منفصله ؟

تمرین ۸

کلمه (قوام) را به کلمات ملک دولت دین ملت ایالت
 دفتر وزارت حکومت سلطنت متصل نموده در زیر هر یکی
 به علامت (شوق) الف لام شمی و شمی را متصل
 کنید

(۱) در خط شکسته گاهی سه کلمه را متصل بهم می نویسند مثل 

و طیفه حارم

هر چه در این وطنیه^(۱) ملا و رسم الخط غلط بنظر آن میآید دو دفعه در دفتر و طایف و یکده دفعه در دفتر پاک نویس بعلامت غلط که (غ) باشد نشان کرده یکده دفعه هم صحیح آنرا بنویسید ؟

از کفایت سال پرسید که استیجت ؟ گفت از گفتن استخوان
نجاتی که می کشم زی را که پدرم اسم را عجب آنده گداشته و هنوز عجا
بندانده کرده ام گفت تم تو هنوز طفلی آبی در کشید و گفت
استیجت من بر کوچک رحمدار و نرب زرگ

درس هشتم در خصوصیات بعضی از حروف

هر حرفی که در کتابت بوده قرائت نشود آخر فرا در آن کلمه (معدول)
و غیر ملفوظه میگویند

مثل (و) در کلمه (خواب) و غیره (و) در کلمه (بنده) و غیره
هر حرفی که در کتابت نبوده قرائت نشود آخر حرف را در آن کلمه

(۱) املا - صحت مخفی حرف (۲) رسم الخط - عادت عامه در نوشتن

(۳) عبدالله - بنده خدا

(مترودگ) یا (غیر مکتوبه) میگویند و حرف (اشباع)^(۳) نیز نامیده
شود مثل (ا) در کلمه (رحمن) و (و) در کلمه (داد) و غیره
هر کلمه که در آخرش (ی) نوشته و (آ) خوانده شود آن
الف را در آن کلمه الف مقصوره^(۴) میگویند
مثل عیسی و اعلی

ملقیین

حروف معدوله کدامند ؟ حروف غیر ملفوظه کدامند ؟
(و) در کلمه استخوان چه اصطلاح دارد ؟ بگویند چند کلمه که
حرف مترود که داشته باشد ؟ الف در کلمه استحقاق و قن چه اصطلاح دارد ؟

تمرین

پنج کلمه بنویسید که واد معدوله داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که الف مقصوره داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که (ه) غیر ملفوظه داشته باشد

(۱) مترود که - ترک شده (۲) غیر مکتوبه - نوشته نشده

(۳) اشباع - پر کردن (۴) مقصوره - کوتاه

درس دهم در املای نصب کلمات

هر کلمه که آخرش غیر از حرف (ت) باشد خواسته باشند آن کلمه منصوب
نویسند (آ) مرکب در آخرش علاوه نموده همان الف (آ) را مرکب

نصب قرار می دهند مثل (علاء) (علاء)

هر کلمه که آخرش حرف (ت) باشد دو حال خواهد داشت ...

در صورتیکه آخر کلمه (ت) آخری است مثل (غفلت) ...

در حالت نصب (ه) غیر مفعول بر آن لاقی ساخته همان را مرکب

نصب قرار می دهند مثل (غفلته)

در صورتیکه آخر کلمه (ت) مفعول باشد مثل (مدت) ...

در حالت نصب همان (ت) را بصورت (ة) گرد نوشته همان

(ة) گرد را مرکب نصب قرار می دهند مثل (مدته)

تلفیق

در چه وقت با آخر کلمه الف مرکب علاوه می کنند ؟ کلمه را در حالت نصب

(۱) املای صحیح نویسی (۲) مرکب - اسباب سواری

(۳) غیر مفعول - هر کلمه بلفظ نیاید (۴) لاقی - چسبیده با آخر

چه میماند ؟ نصب از خواص که ام زبان است ؟ در حالت نصب
به کدام کلمه (ه) غیر مفعول علاوه می کنند ؟ کلمه عجب را در حالت
نصب بچه املای نویسند ؟ کلمه حجت در حالت نصب بچه املای نویسند
میشود ؟

تمرین ۱۰

پنج کلمه بنویسید که در حالت نصبش (۱) مجرد علاوه شود

پنج کلمه بنویسید که در وقت منصوب بودنش (۱) مرکب علاوه شود

پنج کلمه بنویسید که در حالت نصب آن (ه) غیر مفعول علاوه شود

پنج کلمه بنویسید که آخرش (ه) اصلی داشته منصوب شود

وظیفه پنجم

این لغات را حفظ کنید و دو دفعه بدقت مسوده یک دفعه بدقت و خطی

پاک نویس کرده در نهایت سرعت بیان از حفظ تحویل بدید که این

وظیفه به درس پس فردای شما خیلی خدمت خواهد کرد

(۱) خواص - خصوصیات (۲) لغات - لغت ۱ - کلمه ۱

(۳) سرعت بیان - تند گفتار

دو	ثانی	سه	چهار	پنج	شش
هفت	هشت	نُه	ده	یازده	بیست
دویم	ثانی	سیم	چهارم	پنجم	ششم
هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	بیستم
دو تالی	ثانی	سه تالی	چهار تالی	پنج تالی	شش تالی
هفت تالی	هشت تالی	نُه تالی	ده تالی	یازده تالی	بیست تالی

درس یازدهم در املای نام منقوطه و ادوات عربیه

هر کلمه عربی که آخرش (ت) منقوطه مفرده بوده و حرف پیش از (ت) یکی از حروف عله و مشدده و تضعیف باشد در املای آن (ت) (ة) گردد و در حالت نصب هم چیزی بآن علاوه نشد همان (ة) را متون می نویسند

(۱) ادوات - آینه - (۲) کلمات - کلمه

(ش)

مثل (زکوة) (صلوة) دو کلمه عربی که با الف لام ترکیب میسازد اگر کلمه دوم آخرش (ت) باشد در صورت وقف (ت) بدل به (ه) می شود مثل (این الله) و اگر آن دو کلمه فارسی تلفظ شود (ت) چیزی می یزد مثل (این ت)

ملقین

درست تلفظ کنید - در مثل و مضاعف و هموز حرف آخری (ت) باشد چه شکل پیدای کند ؟

در کلمه که آخرش (ة) گردد باشد مرکب نصب چه می شود ؟

(ت) در حالت وقف چه صدای دهد ؟

کلمه مرکبه عربی اگر ترکیب فارسی برگردد چه کم زیاد می شود ؟

تمرین

پنج کلمه بنویسید که بعد از حرف عله آخرش (ت) باشد

پنج کلمه بنویسید که آخرش بعد از همزه (ت) باشد

پنج کلمه مرکبه عربی را ترکیب فارسی بنویسید

(۱) وقف - سکوت از لفظ (۲) بدل - عوض

(۳) تلفظ شود - گفته شود (۴) مرکبه - ترکیب یافته

درس دوازدهم در تعریف کلمه و بیان

کیت آن

کلمه لفظ واحد است که با مقصود صاحبش مطابق باشد
قد (۳) صالح کلمه آنست که کمتر از دو حرفی نباشد در فارسی و کمتر از سه حرفی
نباشد در عربی

کلمه اگر دو حرفی است (ثانی) مثل (شب) (زود) و اگر
سه حرفی است (ثلاثی) مثل (دست) (دید) و اگر چهار حرفی است
(رباعی) مثل (سینه) (نوشت) و اگر پنج حرفی است (خامسی)
مثل (دندان) (پرسید) و اگر شش حرفی است (سداسی) مثل (زودبان)
(فستاد) و اگر هفت حرفی است (سباعی) مثل (چشمبند) (نویا)
و اگر هشت حرفی است (ثانی) مثل (مازندران) (نویانید)

و تجاویزی کند کلمه از این حد کلمه اگر با حروف اصلی خود تلفظ شود (مجرد)
میباشد مثل (جسید) و اگر با حروف آید تلفظ شود (متریدیه) است مثل (چای)

(۱) بیان - گفتار بزبان (۲) کیت - مقدار (۳) قد صالح - قدر قیل -
قدر کافی (۴) متریدیه - زیاده شده در او - کلمه که در او حرف زیاد باشد

تقصین ۱۲

کلمه چیست ؟ قد صالح کلمه در فارسی چیست ؟ قد صالح در کلمه عربی
چیست ؟ کلمه را تعریف کنید ؟ شانی کدام کلمات ؟ کلمه
اگر سه حرفی باشد چه میماند ؟ رباعی کدام کلمه میگویند ؟ کلمه
پنج حرفی چه مصطلح دارد ؟ آخر قد کلمات ؟ بلوچستان چه مصطلح
دارد ؟ مجرد کدام است ؟ کدام کلمه را متریدیه میگویند ؟ درخشید
مجرد است یا متریدیه ؟ دوانید مجرد است یا متریدیه

تمرین ۱۲

از رباعی بالا ترا تا آخر قد کلمه مثال پیدا کرده بعد حروف هر مثال
مثل بنویسید - از چهار حرفی زیاد تر هر چند مرتبه کلمه پیدا شود
همان مرتبه بار ابقدر عدد حروفش کمتر بنویسید

پنج کلمه مجرد بنویسید بعد همان پنج کلمه را متریدیه نموده دوباره بنویسید

وظیفه ششم

نهای صفحہ ۲

(۱) ذیل - دامنه (۲) محل شاه - مثال (۳) مرفوع - جدا - روا
(۴) شکل نمود - شکل شود (۵) اتقی - شکل نخی که در این دست را دست چپ کشیده باشد

این عبارات را دو دفعه بدست مسوده و یک دفعه بدست و خطیف پاک نویسد
نوده لفظ را حفظ کرده معنی را فحیده تحویل بدهد هر یکی از کلمات ذیل^(۱)
که میتوان بدرسهای گذشته محل نشاء باشد آنکله بارادوباره موضوع^(۲)
کرده بکل عمود درست راست صفحه نوشته محل شاهد را بکل سطر افقی^(۳)
در مقابل هر کلمه بنویسد

یکی از کلمات عبارات ذیل بجهت سرشت و غور موضوع شد

اگر عقل را وزیر خود میدانی چرا بی مشورت او کار میکنی ؟

اگر آرزوی بزرگی داری بزرگوار باش که از چه میگزینی و چه می چسبند
عوارض دنیا تو را از تکالیف تو آزاد نمیکند تکالیف تو علم است صبر است

عزم
ازاده هر کسی است که همه وزه ببار سنگین دارد و از آنچه نفع دمانده است بترسد

عقل	(ثانی)	(مجرد)	(عربی)	(عقل)
۲ وزیر
۳ مشورت
۴ بنگر
۵ عوارض

درس نهم تقسیم کلمه و تعریف اسم

کلمه بر سه قسم است (اسم) است (فعل) است (حرف)^(۱)
اسم کلمه ایست که به تنهایی معنی داشته وقت و زمان مقصود نباشد مثل
کلمات ذیل که هر یکی معنای معینی دارد و هیچیک از زمانهای گذشته
حال و آینده از آن کلمات منظور نیست

محمد زین الدین اقبال آلوده مرد زن آب هسته مرغ
مور رفتن آمدن آب آتش دخت بونه قلم کاغذ
یک دو برف باران خانه عمارت کوه دریا خوب به
سرخ سفید دور نزدیک نان نمک بیش کم نقش نقش
سفید که کارکن بی کار محطه متقن ناخوشی خوشحالی
و غیر اینها از هر کلمه که با آن نام میبریم از شخصی یا کاری یا چیزی

ملقین ۱۳

کلمه بر چند قسم است ؟ اقسام کلمه که اجناس است ؟ اسم تعریف کنید ؟

(۱) اسم - علامت و نشانه (۲) فعل - کار (۳) حرف - گوشه

(۴) مقصود - منظور (۵) منظور - مقصود

هر کس بنده مذکور خود تعریفی از اسم نماید ؟ کلمه لاد را در چیست ؟
بخرد است یا نرید ؟ مفرد است یا مرکب ؟ هر اسم ا کلمه میگویند
هر کلمه را نیز اسم میگویند ؟

تمرین ۱۳

پنج کلمه بنویسید از عالم شش گانه نباتات (۱۲) جمادات (۱۳) حیوانات (۱۴) افلاک (۱۵) ارواح (۱۶)

پنج کلمه بنویسید که یکی از زمانهای سه گانه از آن کلمه منظور باشد
پنج کلمه بنویسید که به تنهایی معنای معینی نداشته باشد
پنج کلمه بنویسید که زمان گذشته از آنها مقصود باشد

درس چهاردهم در تعریف فعل

فعل کلمه است که به تنهایی معنی داشته وقت و زمان بهم مقصود باشد
فعل کلمه است که معنای آن منظور باشد در یکی از زمانهای سه گانه مثل کلمات
ذیل که هر یکی به تنهایی دلالت دارد هم بر معنی هم بر زمان آن معنی

(۱) مذکور - دانش (۲) نباتات - آنچه منبت شده (۳) جمادات - آنچه منبت نشده (۴) حیوانات - آنچه زنده گانی و انز (۵) افلاک - عالم بالا (۶) ارواح - کسانی که جسم از آنها منحل گردیده و در عالم بالا

آمده می آید خواهد آمد بیا نیایم آمده نمی آید نخواهد آمد آمد می
آمد آمدیم آمدید آمدند

سوال کردم سوال کردی سوال کرد سوال کردیم
سوال کردید سوال کردند

و غیر اینها از هر کلمه که دلالت کند بر معنای معینی در زمان معینی

ملکوتین ۱۳

فعل را تعریف کنید ؟ فعل چیست چندم کلمات ؟ کلمه (نهم)
چه صیغه است ؟ از کلمه (رفتن) آنچه فعل صرف میشود بگویند ؟
تفاوت میان اسم و فعل چیست ؟ هر فعل را که کلمه میگویند
هر کلمه را هم فعل میگویند

تمرین ۱۴

پنج تا فعل بنویسید ثانی که دلالت کنند بر زمان گذشته

پنج تا فعل بنویسید رباعی که دلالت کنند بر معنای در زمان آینده

پنج تا کلمه بنویسید لات کنند بر معنای که آن معنی یافت شود در زمان حال

(۱) صرف - کردن یک کلمه بوسی صیغه های مختلف حاصل شود از آن بوسیله صیغه های مختلف

کلمه (نوشتیم) را صرف کنید صیغه های مختلفه آنرا که در تعریف فعل خوانند
همه را بنویسید

وظیفه هفتم

در این وظیفه قسمت سیم کلمه را بیان میکنیم بعد بخود وظیفه برسم معمول میپردازیم
حرف کلمه است که به تنهایی دلالت بر معنای تکوینی نمی آید
منظور نباشد یعنی حرف کلمه است که اگر به اسی یا فعلی متصل نشود خود بخود
معنی نه بخشد مثل از در بر با تا بی که کو کی کجا چون
بمچون

و غیر اینها از هر کلمه که تا مر بوب بکلمه دیگر نباشد غرض تکلم مجزول ماند
عبارات ذیل را حفظ کنید مطلب مقصود را بفهمید سوادش را در دفعه
بدفتره مسوده یکدفعه بدفتره ظایف پاک نویس کرده در ذیل هر کلمه متعین کنید
که اسم است یا فعل است یا حرف ثلاثی است یا رباعی بخود است یا مزید می
افضل عبادات بعد از ایمان ^(۵) حسن خلق است

(۱) صیغه - قابل لفظ و لفظ - قابل معنی (۲) مر بوب - بسته (۳) تکلم -
حرف زننده (۴) مجزول - نامعلوم (۵) ایمان - گرویدن بخدای تعالی

(حسن خلق)

حسن خلق تحمل بر ناپسند است اقدام بر ضد آن
هر که اصلاح خلق خود را نتواند اصلاح خلق خدا را نمیتواند

(خواجہ حافظ فرماید)

آسایش دوستی ^(۱) غیر این وقت باد وستان ^(۲) بر وقت باطنیان ^(۳) مدارا
از مداین ^(۴) بر پس که نوشیروان کو ۹ از مهر عقیق کن که یوسف کجا
رفت ۹ اگر گوش شنو اداری جواب عبرت می شنوی
(همه رفتند جز از نامی از خود نگذاشتند)

درس نهم در قسم و قسم اسم

اسم بر سه قسم است (اسم جنس) (اسم نکره) (اسم معرفه)

اسم جنس کلمه است که دلالت کند بر جنسی قطع نظر از افراد آن
اسم جنس کلمه است که قصد شود از آن یک جنس بملاحظه قدر و عدل
مرد زن اسب جو گندم و غیر اینها از هر اسمی که دلالت کند بر نوع و جنس

(۱) اصلاح - رفع عیب (۲) تفسیر - معنی (۳) مر و ت - پسندیدن مردم
آنچه را که بخود می پسندی (۴) مدارا - اغماض صرف نظر کردن از بدیهای مردم
(۵) مداین - پایتخت نوشیروان عادل

(اسم نکره)

اسم نکره کله ایت که دلالت کند بر یک فرد غیر متین از اسم جنس را
اسم نکره اسمی است که منظور باشد از آن یک فرد از افراد جنس

مثل مردی زنی آسی جوی گندی
و غیر اینها از هر اسمی که خبر غیر متین از یک جنس را دلالت نماید

اسم معرفه اسمی است که دلالت کند بر شیئی متین

اسم معرفه کله ایت که دلالت کند بر معنی معروف خود

مثل من رضا محمد عبده و غیر اینها از هر اسمی که دلالت کند
بر شیئی معلوم و مشخص

اسم جنس نکره میشود در فارسی به نقل کردن لفظ (یک) با اول آن مثل
یک مرد یک زن یا به لاقی کردن (ی) تنکیر به آخر آن مثل
مردی زنی خانه عباتی

ملقین ۱۵

اسم بر چند قسم است ؟ تعریف اسم جنس چیست ؟ اسم نکره کدام است ؟
اسم معرفه را کیست که تعریف کند ؟ نکره قسم چندم اسم است ؟

(۱) فرد - یک تنگ (۲) افراد - تکلیما (۳) تنکیر - نشناسی

(تنکیر)

تنکیر در اسم جنس یاد تراست یا در نکره ؟ اگر نحو اسم نکره دلالت بر
جنس نماید چه می کنیم ؟ اگر نحو اسم تنکیر را از اسم جنس کم کنیم چگونه ؟
بگویند چند کلمه از اسم جنس ؟ بگویند چند کلمه از اسم نکره ؟ بگویند چند
اسم معرفه ؟

تمرین ۱۵

پنج کلمه بنویسید از اسم نکره پنج تا از اسم جنس پنج تا از معرفه معلوم
(ن ج م) متین بنویسید که اما ذیل چیستند

دخت نوکر خرما چار میدان سرو طلا شاه نوشیروان
تخت مهر بنی ماهی زین ناد توپ

درس شانزدهم در اقسام معارف

اول در ضمایر

کلیه معارف منحصر در شش قسم است

اول (ضمایر) دوم (اعلام) سیم (اسماء اشاره) چهارم (اسماء موصوفه)

(۱) اقسام - قیما (۲) معارف - معرفه ؛ (۳) منحصر - مخصوص

یادداشت لغات درس بتفاریق معلوم خواهد شد

(نحو)

پنجم (۱) اما اضافه شده بوسی یکی از اینها ششم (مخصوص بنده)

هر یکی از این شش قسم اولی اعرف از دومی است

ضمایر کلماتی هستند که دلالت می کنند بر گویندگان و شنوندگان

و غایبان ضمایر بر دو قسمند (ضمایر منفصله) و (ضمایر متصله) ضمایر منفصله

هستند که به تنهایی گفته شوند و آنها شش تاست (من) موضوع از برای (مکلم و مخاطب)

(ما) موضوع از برای (مکلم مع انفرادی) (تو) موضوع از برای مفرد مخاطب

(شما) موضوع از برای جمیع مخاطب (او) موضوع از برای مفرد غایب

(ایشان) موضوع از برای جمیع غایب

تلقین ۱۶

معارف بر چند قسمند ۱ تیم از معارف کلمات ۲ ششم از معارف

که اتم است ۳ کیت از شما کسیکه اقسام معارف امر بنا گوید ۴ ضمایر

که اتم یک از اقسام کلمات ۵ ضمایر که اتم یک از اقسام کلمات است ۶

(۱) اعرف - شناسا تر (۲) موضوع - وضع شد (۳) مکلم و مخاطب - حرف زنند

تنها و مکنت (۴) مکلم مع انفرادی - حرف زنندگان - بخبر با جمعی هم قول بوده با دیگران

حرف زنندگان (۵) مفرد مخاطب - شنونده تنها (۶) جمیع مخاطب - شنوندگان

(نکره که)

نکره که اضافه شود بوسی یکی از معارف و معرفه شود آن نکره را چه می نامند

و آن معرفه را چه می نامند ۱ این سه نکره را که اسم جنس هستند اضافه کنید

به بوسی ضمایر شش گانه و متین کنید که کدام مضاف میشود و کدام مضاف الیه

(عبا) (جامه) (دست)

تمرین ۱۶

پنج کلمه که آخرش حرف صامت باشد اضافه کنید بصحیر جمع مخاطب

جمع منایب جمع تکلم و بنویسید

پنج کلمه که آخرش حرف عله باشد اضافه کنید بصحیر مفرد مخاطب مفرد

منایب مفرد تکلم و بنویسید

پنج کلمه که آخرش با غیر ملفوظ باشد با اسم نکره اضافه کرده بنویسید

وظیفه هشتم

عبارات ذیل را حفظ کنید و دو دفعه بدقت مسوده یک دفعه بدقت و وظایف

پاک نویس کرده حاصلش را فحیده تحویل بدیدید و از کلمات عبارات

(۱) ضافه شود - نسبت داده شود (۲) مضاف - ضافه شد (۳) مضاف الیه -

ضافه شده بوسی آن مثل (کتاب من) کتاب مضاف من مضاف الیه

(انجده)

آنچه برود در سبب محل شاهد میشود بقراریکه در وظیفه ششم موضوع کرد
بار موضوع کرده عمل نمایند

هر وقت میخواهی مقصرا مواخذه کنی متوجه باش که حالت مقصر
در حین قصیر چه بود ؟ اگر تو جای او بودی خود داری سبب خودی ؟
هر سبب کوئی که بر نزد یگان خود میکنی مقصد باش که برای خود میکنی
هر بدی که بر نزد یگان خود میکنی سعادت دشمنان^(۵) دعوت میکنی ؟
الحق کسی است که از اقربای خود شاکی باشد
حق قرابت بضر مال از میان نمی رود

درس هفدهم در ضمایر مقصد

ضمایر مقصد آنها هستند که به تنهایی گفته نشوند بلکه باید بکلمه لاحق شده وقت
لفظ شوند چنانکه گویی
گفتم گفتی گفتیم گفتید گفتند

(۱) مقصر - گناهکار (۲) مواخذه - سیاست و تنبیه (۳) مقصد باش -
باور کن (۴) سعادت - خوش بختی (۵) دعوت - خواندن بخود
(۶) الحق - دیوانه عاقل (۷) اقربا - قوم و خویش (۸) قرابت - قری

م در کلمه گفتیم ضمیر مقصد مکلف و فاعل فعلت
می در کلمه گفتی ضمیر مقصد مفرد مخاطب فاعل فعلت
می م در کلمه گفتیم ضمیر مقصد مکلف با غیر فاعل فعلت
می د در کلمه گفتید ضمیر مقصد جمع مخاطب فاعل فعلت
ن د در کلمه گفتند ضمیر مقصد جمع منایب فاعل فعلت
و در کلمه گفت که موضوع از برای مفرد منایب است همیشه فاعل ضمیر منفصل
بوده است که (او) باشد یا اسم ظاهر مثل (آمد بهار) در کلماتیکه بعد از ضمایر
مقصد ضمایر منفصله نیست گفته میشود در آنجا ضمایر منفصله تا کیده بر ضمایر مقصد
هستند زیرا که یک فعل و فاعل میخواهد چنانکه گویی
گفتم من گفتی تو گفت او گفتیم ما گفتید شما گفتند ایشان
تلفظین^{۱۷}

ضمایر چه کلماتی هستند ؟ ضمایر چه هستند ؟ ضمایر منفصله چه ضمایر
هستند ؟ ضمایر منفصله چیست و کلامها هستند ؟ ضمایر مقصد را چه

(۱) فاعل فعلت - یعنی کننده کار است - لفظی است که فاعل در معنی ضمیر
مضمر است (۲) تا کیده - مبالغه

مقتضی ضمائر منفصله را چرا منفصله گفتند ؟ اگر ضمیر در فعل نباشد چه صفت
دارد ؟ جمع مخاطب ضمیرش چیست ؟ تکلم مع انفراد ضمیرش چیست ؟
مفرد منایب ضمیر متصلش کدام است ؟

تمرین ۱۸

پنج کلام بنویسید که ضمیر تکلم جمع نباشد و ضمیر مخاطب
جمع نباشد و ضمیر جمع مخاطب داشته باشد
پنج کلام بنویسید که تاکید بر ضمائر داشته باشد
پنج کلام بنویسید که در آنها ضمیر جمع منایب تاکید باشد
(اعوذ از درس آتی)

اگرچه معرب و منشی مرفوع و منصوب و مجرور از اصطلاحات
نحو و صرف عربی است
چون مقصود از تصنیف این کتاب آشنانودن نوآموزان است بر اصطلاحات
در زبان فارسی پس ایرادی بر این درس وارد نخواهد آمد

اعذرات در این کتاب فقط در موارد معدود است و بحال باید تدریس
نخواهد شد و لو بعنوان استدرک نوشته شود

درس سیم در حالات ثلاثه ضمائر

ضمائر چه مفرد باشند چه جمع خواه منفصل باشند خواه متصل از رجال
بیرون نیستند

یا ضمیر مرفوع یا ضمیر منصوب یا ضمیر مجرور
باشند یا مبتدا^(۱) و قی ضمیر نصب میشوند که مفعول باشند و قی ضمیر
جزمی شوند که مضاف الیه باشند

ضمائر مرفوعه جایگاه مبتدا نامیده میشوند همیشه منفصل اند و مابعد آنها خبر
بر آن مبتدا چنانکه گوی

من گفتم تو گفتی او گفت ما گفتیم شما گفتید ایشان گفتند

ترکیب مثال اول (من) مبتدا (گفتم) فعل و فاعل
خبر بر مبتدا و در جایگاه ضمائر فاعل نامیده میشوند همیشه متصل اند مگر در منایب
منایب که فاعل او همیشه یا ضمیر منفصل است یا اسم ظاهر چنانکه در درس
بعد هم تفصیل آن گذشت

(۱) مبتدا - اسمی که خبر داده شود (او) مفعول - اسمی است که فعل واقع شود بر او (بر او) یا
(با او) یا (در او) یا (از او) یا (برای او) یا (او را) (۳) خبر - کلمه است که خبر داده شود بر آن از

تلفیق ۱۸

ضمایر بر چند حالت می‌شوند ؟ ضمایر کی مرفوعه کی منصوبه کی مجرور ؟
 ضمایر وقتی که مبتدا می‌شوند چه حال خواهند داشت ؟ مبتدا بعد از خودش
 چه لازم دارد ؟ ضمیر متصل مرفوع چه می‌شود ؟ ضمیر فاعل در کجا متصل است
 و در کجا منفصل ؟ ضمیر کی مجرور می‌شود ؟ این عبارات را ترکیب کنید
 و آید شما گفتید نوشتند ایشان دیدم من

تمرین ۱۸

پنج کلام بنویسید که از دو کلمه بوده می‌شود و خبر باشد
 پنج کلام بنویسید که مضاف الیه داشته باشد
 پنج کلام بنویسید که مفعول در آنها باشد
 پنج کلام بنویسید که (ضمیر) فاعل را تا کید کرده باشد

وظیفه پنجم

بر یکی از عبارات ذیل را بقلم حلی نوشته ترکیب آنرا بخط خفی چنانکه

(۱) کلام - جمله که مرکب باشد از دو اسم مثل (محمد عالم است) یا از یک اسم
 و یک فعل مثل (محمد نوشت) بشرط افاده مطلب (۲) خط خفی - خط ریزه

در ترکیب یکی از عبارات درش نوشته شده بنویسید عبارت اول که
 ترکیب نویسی آن تمام شده عبارت دوم را باز بقلم حلی و ترکیبش را بقلم
 خفی بنویسید و احوال ضمایر را معلوم نماید
 معلم محترم است عزیز شد راستگو

کتاب چراغ راه ملت است سواد و دشمنانی چشم است
 سگته شد دست ظالم مجهول نمی‌ماند قدر عالم با عمل
 مال تو بر تو حلال است مال او بر تو حرام است
 من خیر تو را طالبم تو خیر خود را منکر می

گفتم دستم را بگذاشتم از تو فراموش شد و تشکر اگر قی دقت را بپذیرد
 بخشش از یاد تو نرود مطالب این وظیفه فراموش نباشد

درس نوزدهم در تغییر احوال

اسم به تغییر عبارت

چنانکه احوال اسم ظاهر به تغییر عبارت تغییر می‌یابد احوال ضمایر
 نیز به تغییر عبارت تغییر می‌یابد

(۱) قلم حلی - خط درشت (۲) منکر - جابل

در اسم ظاهر کوئی محمد آمد آمد محمد دیدم محمد را دیده محمد

محمد) در عبارت اول در محل رفت بجهت مبتدا بودن

در عبارت دوم باز در محل رفت بجهت فاعل بودن

در عبارت سیم در محل نصب است بجهت مفعول بودن

در عبارت چهارم در محل جر است بجهت مضاف الیه بودن

هم چنین است در ضمائر متصله و منفصله

در ضمیر متصل مکمل و حده کوئی سخن گفتم در میگویم در دلم

م) در عبارت اول در محل رفت بجهت فاعل بودن

در عبارت دوم در محل نصب است بجهت مفعول بودن

در عبارت سیم در محل جر است بجهت مضاف الیه بودن

و همچنین است در مخاطب منایب مگر این که ضمیر متصل مخاطب منایب

رفع نمی شوند ابداً

اینکه در اصطلاح عوام ضمیر رفع بر منل منایب متصل میشود مثل

(گفتش) غلط و باطل است چنانکه گفتیم مفرد غایب همیشه یا ضمیرش

ظاهر است یا مستتر

تفصیل ۱۹

کلمه (کتاب) در این عبارت چه اعراب دارد؟ (کتاب بهترین نقات)

کلمه (انسان) در این عبارت چه اعراب دارد و چرا؟ (فیت انسان محاسن است)

کلمه (مرد) در این عبارت چه اعراب دارد؟ (رسانا ساخت مرد را مگر طمع)

کلمه (شخص) در این عبارت چه اعراب دارد؟ (محتاج نشد شخصی که فایده شد)

(ش) در این عبارت چیست چه اعراب دارد؟ (دشمن را بگیر دست را بگیر)

(ت) در این عبارت چیست چه اعراب دارد؟ (مال را بکنده از همای از دیگر)

که ام ضمیر است که حالت رفع ندارد؟ مفرد منایب چه ضمیر رفع ندارد؟

تمرین ۱۹

عبارات تفصیل فوق را ترکیب کرده بنویسید

باین معنی که کلمات عبارت از تعلیم حلی و ترکیب آنها را تعلیم حلی نوشته و عبارت را

خط کشید و حاصلش را فیه تحویل بدهید

درس سیم در تعریف علم

(۱) اعراب - اثریت که در اسم مد میشود از تفسیر عبارت

(۲) محاسن - زینت دهنده آدمی از علم و ادب و غیره

دویم از معارف شش گانه علم است علم لفظی است که وضع شود برای یک
شخص و معین بطریق که استعمال آن لفظ در غیر آن معنی بهمان یک وضع
صحیح نباشد مگر بوضعهای متعدد در مضیبههای متعدده استعمال شود
اعلام بر رستند آنچه برای مدح یا ذم صاحبش وضع شود آنرا لقب
گویند مثل محی الدین امین الدوله و ممتحن الدوله
و آنچه برای مدح یا ذم صاحبش نبوده بکلمه (اب) (آم) یا غیر آنها
مصدّر باشد آن علم را کینه نامند مثل ابوطالب و تقی اوف و آلم
و نه صغری وزن حاجی

آنچه غیر از این صورتها باشد آنرا اسم نامند مثل (علی) و شرق
نیکند لفظ علم مفرد باشد مثل طهران یا مرکب باشد مثل کرمانشاهان
ملقین^۲

معارف چند است ؟ اولی از معارف چه بود ؟ دویم از معارف
که ام است ؟ تعریف علم چیست ؟ در کلمه محمود لفظ کدام است

(۱) استعمال - عمل کردن (۲) وضع - بنانهادن

(۳) متعدّد - زاید بر یک (۴) اب و آم - پدر و مادر

و منی کدام ؟ استعمال یک لفظ در پنج معنی بچه وسیله صحیح میشود ؟
و نه نفر را احمد اسم میگذارند چرا صحیح میشود ؟ علم بر چند قسم است ؟
لقب کدام است و کینه کدام ؟ اگر علم غیر از لقب و کینه باشد چه نام
میشود ؟ چند تا علم مرکب بگویند

تمرین ۲۰

پنج کلمه علم بنویسید که لقب مدحی باشد
پنج کلمه علم مرکب بنویسید

این عبارت را ترکیب نموده بنویسید (لقب بی معنی فحش یا معنی است)

و طیفه هم

عبارات ذیل را حفظ کنید دو دفعه بدقت مسوده یک دفعه بدقت بکارت
بنویسید مطالبش را فحیده تحویل بدهید

کلماتی را که به ریسای پیش محل شاید میشود موضوع نموده توضیح کنید
همه صبح که از خواب بیدار شوید و از رختخواب بر می خیزید خود را
مخاطب ساخته این خطاب را بخوانید

شاید که امروز شخصی بی شرم حق شناس بی ادب جیکه

متعلق^(۱) درونگو غضبناک فحاش دوچار شویم چون همه دنیا
صفات جاہلان و شیوہ ناجوان مردانست که خوب از بد نیدانند و خیر
از شر نمی شناسند تا که بیقین میدانیم نیک بد چیست و مرد و نامرودیت
در این صورت بسیجیک از این صفات و حرکات آنها ما را به بد کاری و
تغیر وادار نخواهد کرد و بمقام تلافی نخواهد آورد زیرا که شرف نفس^(۲)
خود را طالبیم

و مساوت آتیه را منتظر

درس مبیت و یکم در اسماء اشاره

سیم از معارف اسماء اشاره است

اسماء اشاره کلماتی هستند که وضع شده اند برای اشاره نمودن بسوی
محمولات ظاهری^(۳)

اشاره دو چیز لازم دارد (مشیر) (مشارالیه)

(۱) متعلق - چاپ و بس (۲) شرف نفس - خدمت بر نوع

(۳) مساوت آتیه - فدای نفس راه وطن (۴) محمولات - معلومات

ادات اشاره شش است

- این - برای مشارالیه مفرد نزدیک عاقل باشد یا نباشد
- آن - برای مشارالیه مفرد دور عاقل باشد یا نباشد
- اینها - برای مشارالیه متعدّد نزدیک عاقل باشد یا نباشد
- آنها - برای مشارالیه متعدّد دور عاقل باشد یا نباشد
- اینان - برای مشارالیه متعدّد نزدیک عاقل
- اتنان - برای مشارالیه متعدّد دور عاقل

ملقین^۲

معرضیت ؟ مکره چیست ؟ معارف چند است ؟ اولی از معارف
چه بود ؟ دومی از معارف چه بود ؟ سیمی از معارف کدام است ؟ مشار
عاقل مثل چه ؟ مشارالیه غیر عاقل مثل چه ؟ مفرد چیست ؟ جمع
 چیست ؟ اادات اشاره چند است ؟ (او) کدام یک از اادات است ؟
این عبارت را ترکیب کنید (آنکه علم دارد همه چیز دارد)

(۱) اادات - اسباب (۲) مشارالیه - اشاره شده بسوی آن

(۳) عاقل - کسیکه قوه عاقله دارد (۴) تقدیر آنکه دار علم دارد همه چیز

مترین ۲۱

پنج کلام بنویسد که اسم اشاره جمع عاقل در آنها مضارع باشد

پنج کلام بنویسد که اسم اشاره جمع غیر عاقل در آنها مفعول باشد

پنج کلام بنویسد که ضمیر جمع مخاطب در آنها مبتدا باشد

پنج کلام بنویسد که اسم اشاره در آنها مبتدا باشد

درس هفتم و دوم

در موصولات

چهارم از معارف اسماء موصولات است

اسماء موصوله کلماتی هستند که تنگی و ایهام در آنها ذاتی باشد و رفع نشود
مگر با جمله که آنها را تفسیر کند آن کلمه را موصول و آن جمله را صله
می نامند

و همیشه میان صله و موصول فاصله واجب است بکاف بیان موصولات
از چهار صفت یکی را خواهند داشت

اول اینکه مصدر باشند با اسم اشاره مثل (اگر) (آنکه) (آنکه)

(۱) تنگی - ناشناسی (۲) ایهام - نامعلومی (۳) بیان - تفسیر (۴) مصدر - مبتدا

در عاقل (آنچه که) (آنها که) (آنچه را که) در غیر عاقل
ثانی اینکه مصدر باشند بلفظ (هر) مثل هر که در عاقل هر چه در غیر
عاقل

ثالث اینکه مصدر با اسم اشاره نبوده مفعولی یا تنگی باشد مثل کسی که

کسانی که در عاقل چیزی که چیزهای که در غیر عاقل

رابع اینکه یا تنگی بجهت تخفیف در آخرش محذوف مقدار باشد مثل

سرکه نه در راه عزیزان بود - سرکه

ملقین ۲۲

سیم از معارف چیست ؟ چهارم از معارف چیست ؟ تنگی در اسم

جنس بیشتر است یا در موصول بی صله ؟ شرط موصول چیست ؟

موصولات پنج صفت دارند ؟ صفت اول کدام است ؟ صفت ثانی

کدام است ؟ صفت ثالث کدام است ؟ صفت رابع کدام است ؟

اگر کاف بیانیه فاصله باشد میان ضمیر و جمله در این صورت موصول می شود

یا نه ؟ مثل (منکه)

(۱) تخفیف - سبکی (۲) محذوف مقدار - افتاده از لفظ یا دواشته در ذهن

تمرین ۲۲

پنج کلام نویسد که صدایش رفع ابهام از مغز عاقل کند
 پنج کلام نویسد که موصول در آن جمل عاقل باشد
 پنج کلام نویسد که موصول مضایف و مضاف الیه باشد
 پنج کلام نویسد که کاف بیانیته رفع ابهام نماید از

وظیفه یازدهم

این عبارات را خط کشید و دفعه بدفعه بنویسد و در هر دفعه یک فقره لطیف یا
 نویسنده حاصلش را فحیده تحویل بدهد و آنچه بدرسش محل شایسته
 بعلامت متین بنماید

آنکه علم دارد همه چیز دارد آنکه علم ندارد هیچ ندارد

علمی که رهبر آخرت است میراث نبیاست ^(۱) علمیکه رهبر بنده آخرت
 میراث اشیقات

علم حرب شیطانست ^(۲) سلاح داریکه با سیری رود خجالت بیشتر برد

(۱) میراث - ترک میت (۲) رهبر بنده آخرت - نه علم معاش

نه علم معاد (۳) سلاح - اسباب جنگ

از مجموعی پرسیدم که خدا را ندیده از چه یقین داری ؟ و او را شهادت دادند
 و عبادت میدانی ؟

گفت روحم را ندیده ام ولی ریاست او را در ملک بن می بینم بزرگان
 دین گفته اند

هر که خود را شناخت خدا را شناخت ^(۱)
 هر کس که نور اشناخت خود را شناخت

درس بیت و سیم در مکره مضاف
 بر معرفه

پنجم از معارف مکره است که اضافه شود بوی یکی از معارف

مکره که اضافه شود بوی یکی از معارف کتب تعریف میکند مثل اسب

اسب باقر اسبان بقال اسب مردیکه از عقب کاروان میآید

مقصود از اضافه تحمیل نسبت مضاف است بر مضاف الیه

ادات اضافه نیست

(۱) عارف - کسیکه روح و ذم مخلوق در نزد آن یکی باشد

(۲) کتب تعریف - ناشناسی شناخته شود

اول کسره اضافه در کلمه که آخر آن غیر از حروف عده و بار غیر محفوظه
باشد مثل ماه محرم

دویم هسره اضافه در کلمه که آخرش بار غیر محفوظه باشد مثل پرده در
سیم یای اضافه در کلمه که آخرش حرف عده باشد یعنی حرف مصوته
باشد مثل عبا کی کرمان که دی اصفهان قالی کردستان

کاهی مضاف مضاف الیه عربی بدون تنبیه در فارسی استعمال میشود
مثل لیلة القدر ایام البیض دارالعلم ملازالانام
اب الایام این الدوله

گاهه میشود که مضاف مضاف الیه در حکم یک کلمه بوده اضافه میشود بوی
کلمه دیگر مثل دارالسلطنه تبصر دارالعلم شیراز نهایت تعلیم
مدرسه رشیدی

مقتضین ۲۳

سیم از معارف چیست ؟ پنجم از معارف کدام است ؟

(۱) ملازالانام - پناه گاه مردمان

(۳) اب الایام - پدر شیعیان بی پدر - اطفال ۵۰ ساله

(تقریب)

تعریف نکرده کدام است ؟ مقصود از اضافه چیست ؟

ادات اضافه چند تا است ؟ اثر اضافه در لفظ مضاف فارسی چیست ؟

در عربی اعراب مضاف چیست ؟ مضاف الیه عربی چه اعراب^(۱)

دارد ؟

مترین ۲۳

پنج کلام بنویسید که نکره اضافه شود بوی اولی از معارف
پنج کلام بنویسید که نکره کب تعریف کند از اعلام کائنات^(۲) لقب
کنیه اسم

پنج کلام بنویسید که نکره کب تعریف کند از شیمی از معارف
پنج کلام بنویسید که نکره اضافه شود بوی اسما و موصوله

درس بیت و چهارم

در معنا و ا

ششم از معارف نکره ایست که بنده مقصود باشد

(۱) در عربی اعراب مضاف رفع است اما تخفیف یافته بدل بضمه میشود

(۳) در عربی مضاف الیه مجرور در است غیر محسوسه و کسور است

منادا اسم نکره است که از افتداد و انواع خود معین باشد بنده یا نهی
که هر یکی از اقسام اسم در نفس خود افراد غیر معین دارد و قسیده
یکی مخصوص نباشد از افتداد و انواع خود مشخص معین شود مثل
(ای محمد) (ای مرد) (ای بنیال)
ادات ندای پنج تاست

اول (یا) مثل یارب و امار که معتبر شود
دویم (ایا) مثل ایا طالبان علوم الهی
سیم (ای) مثل ای که برگزافراشت بخم
چهارم (ایها) مثل ایها الناس کوئی نیکوت
پنجم الفی که با خبر مناد الا حق شود
مثل خدا یا عدل و انصافی بساده
گاه میشود که حرف ندا حذف شده مناد ابی حرف ندا معین میشود
مثل عالم تو بمسلم خود عمل کن

منادای غیر مقصود خارج از معارف است مثل ندای کور و مت

(۱) منادا - خوانده شد (۲) ندا - خواندن (۳) حذف - انداختن

مقتضین ۲۳

پنجم از معارف چه بوده و تعریف آن چیست ؟ ششم از معارف چیست ؟
ادات ندای چند تاست ؟ ادات ندای به کجای کلمه متصل میشود ؟
کدام منادا از معارف است ؟ کلامی بگوئید که حرف ندا از آن
مخدوف باشد ؟ ادات ندای امر را بگوئید ؟

تمرین ۲۴

پنج کلام بنویسید که با (یا) دعوت منادا باشد
پنج کلام بنویسید که با (ایا) ندا باشد
پنج کلام بنویسید که منادا با (ایها) ندا شود
پنج کلام بنویسید که حرف ندا مخدوف باشد
پنج کلام بنویسید که الف ندا با خبر مناد الا حق شود

و طیفه و وارده

این عبارات را حفظ کنید و دفعه بدست رسوده یک دفعه قرائت کنید
بنویسید در مضمون عبارات بدقت تمام تامل نموده مغز مطلب آفید
تحویل بدهید

اگر زندگانی را بر قیمت تراز بجه چسبیدین داری و خودت را ^(۱) رسول
صرف آن می دانی پس باید که آن را به بهترین مصرف خرج کنی
تا خیانت بر امانت کرده نماند ^(۲) و آنست نباشی دانسته باشی که حیات قطره ای
عبادت خداست

معنی عبادت چیست ؟

اسراک از منتهیات ^(۴) شهوی ^(۵)

ترک حرکات خلاف عقل

رضایت سر نوشت خود

به انبای جنس خود محبت داری و با آنها صبر و بردباری نمودن

زیرا که آنها مثل اعمی هستند راه از چاه و ثواب از گت دهند

شیخ سعدی علیه الرحمه فرماید

اگر بینی که نه بنیاد چاهت اگر خاوش نشینی گناهت

(۱) رسول - موآخذ - (۲) موآخذ - رسول

(۳) اسراک - گفت نفس (۴) منتهیات - غنیمتها

(۵) شهوی - شهوات شش تاست (۶) اعمی - کور و نابینا

درس بیت و پنجم

در حیثیت اسما

نام اسماء از حیثیت معنی یا مصدر رند یا غیر مصدر

مصدر آنست که معنا دلالت بر حدث کند و لفظ آخرش (تن) باشد

یا (دن) مثل خواندن و نوشتن که مضافند و مبنی بهم

غیر مصدر آنست که غیر از این باشد بیانی دیگر

اسم اگر موضوع برای ذات است (اسم ذات یا اسم عین) است

مثل احد و اگر موضوع برای صفت است (اسم صفات یا اسم معنی) است

مثل آمدن و رفتن

فعل ماضی فعل مضارع فعل مستقبل فعل نهي فعل نفی

فعل مجزئ فعل مضارع فعل مستقبل فعل نفی فعل استفهام

بنامه از مصدر مشتق آمده است آمده است آمده است

تلفیق ۱۵

اسم را چند تقسیم است ؟ قسمت اولی اسم بر چند تقسیم شد و کدام است ؟

(۱) حدث - کار (۲) حادث - کار (۳) مبنی بهم - کار تازه که اول بوده بعد حادث شده

تقسیم ثانی اسم چیست ؟ مصدر را تعریف کنید ؟ مصدر را چند تعریف است ؟
 اسم معنی را تعریف چیست ؟ اسم عین معنی چه ؟ اسمی که دلالت بر
 کند چه می نامند ؟ اسمی که موضوع برای آن باشد چه می نامند ؟ صفت
 مختلفه چند نام است که افعال است ؟ نوشتن را صرف کنید ؟

تمرین ۱۵

پنج کلام بنویسید که اسم معنی مبتدا باشد
 پنج کلام بنویسید که اسم عین مبتدا و مضاف باشد
 پنج کلام بنویسید که موصول اسم ذات باشد
 پنج کلام بنویسید که صله موصول فعل مستقبل باشد

درس بیستم در ملحقات اسم

اسم را ملحقاتی است و آن پنج نام است اول صفت

اسم اگر دلالت کند بر نسبت حدیث بذات آن اسم را صفت آن ذات را موصوف
 می نامند مثل احمد مسلم احمد ذات موصوف تعلیم حدیث معلوم دال بر نسبت
 حدیث بذات و صفت بر آن موصوف

صفت بر دو قسم است جاد است و مشتق

صفت جاد است که مشتق نباشد یعنی مصدره اشتقاق مثل بیاه بنید
 صفت مشتق است که جاد نباشد یعنی مصدره اشتقاق مثل دانا بیا
 صفت جاد بر دو قسم است مفرد مرکب
 صفت جاد مفرد مثل بزرگ کوچک
 صفت جاد مرکب مثل زرگر حافظ دوز
 صفت مشتق بر سه قسم است

اول اسم فاعل مثل (داننده) که از داشتن مشتق است
 و دوم اسم مفعول مثل (نوشته شده) که از نوشتن مشتق است
 سیم صفت مشبهه^(۳) که صفت ثابت را می هساند مثل گریبان از گریستن
 مشتق است

اسم تفضیل^(۴) گاهی صفت جاد است مثل بدتر بهتر

گاهی صفت مشتق است مثل دانا تر

(۱) اسم فاعل - صفت بذات فاعل (۲) اسم مفعول - صفت بر ذات
 مفعول (۳) صفت مشبهه - صفت شبیه با اسم فاعل (۴) اسم تفضیل -
 صفت تفضیل ذات موصوف بر ذات دیگر و موصوف دیگر

تفصیل ۲۶

اسم را چند تقسیم است ؟ تقسیم اول چه بوده ؟ تقسیم دوم
 چه بوده ؟ تقسیم سیم چیست ؟ صفت بیسی چه ؟
 کدام کلمه را صفت مینامند ؟ در عبارت (مردمانا مثل
 کیمیات) صفت کدام است و موصوف کدام ؟
 صفت بر چند قسم است ؟ صفت مشتق کدام است ؟
 اسم تفصیل مشتق است یا جامد ؟

تمرین ۲۶

نویسید پنج کلام که صفت جامد باشد
 نویسید پنج کلام که صفت اسم فاعل باشد
 نویسید پنج کلام که صفت اسم مفعول باشد
 پنج کلام نویسید که صفت در آن صفت مشبیه باشد
 پنج کلام نویسید که صفت اسم تفصیل باشد

وظیفه سیزدهم

این عبارات را حفظ کرده و جایشان را درست نموده و دو فقه بدین

سوره یک فقه بدین کون نویسنده نوشته تحویل بدید
 و آنچه بطالب و در س پیش محل شاید شود معین کنید
 تا می توانی که با انرا هدایت کن بی ادیان تربیت تا اگر مقصود حاصل
 نشد کل نباش زیر معنی حصد همین است

با خود بگو خدای قادر بر ماصی عصا صبر میکنی و آنها را
 نعمت میفرستد و رحمت خود را در پی نمیدارد تو نیز می توانی
 این صفت حس را دارا باشی اگر نمی توانی مانع خود را نشان

بد ۱۱۱

درخت توت میوه اش را می خورند برگش را می چینند
 شاخه اش را می شکنند ساقه اش را می بسترند بازویش را می
 خود را ترک نمیکند

البتة و طیفه تمدن و تربیت تو اینست از خدمت نوع را
 لازم دارد

خواجہ علیہ الرحمہ

کم مباحث از درخت یا فلان هر که سنگت زنده نمیشد

در نسبت و محتمل در ملحقیات

دویم از ملحقیات اسم (حال) است

حال فصله است که بیان بیات فاعل کند یا بیان بیات مفعول کند
یا بیان بیات فاعل و مفعول کند در حین حدوث فعل

حال گاه مفعول می شود و گاه جمله مفعول صاحب حال می شود و گاه
مفعول از صاحب حال

و حق حال نیست که مفعول باشد از ذی حال

مثال (برای بیان بیات فاعل)

مفعول مفعول مثل قاصد آمد خوشحال

جمله مفعول مثل چاپار رسید برش را بدو داده

مفعول مقدم مثل سواره آمد غلام

(۱) ملحقیات - خبر یا یک تابع می شود (۲) فصله - زیادی (۳) بیات - حال صوت احوال
(۴) حدوث - وقوع (۵) مفعول - کلمه که خبر لفظ آن خبر معنی آن لالت کند
(۶) جمله - عبارتیکه خبر لفظ آن خبر معنی آن لالت کند (۷) ذی حال - صاحب حال

(مفعول مقدم)

جمله مقدم مثل دین داشت و نیش را انداد

برای بیان بیات مفعول

مفعول مفعول مثل دیدم ایراز را ویران

جمله مفعول مثل احوال شما را پرسیدم تشریف بدادید

مفعول مقدم مثل عکین می بینم شما را

جمله مقدم مثل سواره میرفتید شما را دیدم

برای بیات فاعل و مفعول

مفعول مفعول مثل علی برادرش را وداع کرد گریان

مفعول مقدم مثل سهواً بهم خورد رضا با کاسم

جمله مفعول مثل دیدم او را هر روز بودیم

جمله مقدم مثل برادر بود قابل با بل را کشت

ملحقین ۲۷

ملحقیات اسم چیست ؟ اول از ملحقیات اسم چیست ؟ دویم از ملحقیات چیست ؟
قاعده حال چیست ؟ حال چه چیزانشان میدهد برای سماع ؟ حال بخند احوال می شود ؟
حق حال نسبت به ذی حال چیست ؟ فرق میان حال و صفت چیست ؟

(مفعول)

قرین ۲۷

پنج کلام نویسد که ذی حال فاعل مقدم باشد

پنج کلام نویسد که حال بیان میات مفعول مقدم باشد

پنج کلام نویسد که حال از صاحب حال مقدم باشد

پنج کلام نویسد که در آنجا حال فاعل و مفعول هر دو معلوم باشد خواه

ذی حال مقدم باشد خواه مؤخر

درس بیت و هشتم در باقی ملحات اسم

سیم از ملحات اسم تیز است

تیز آن اسمی است که رخ ابهام کند از اسم اول

از حبش مثل انگشتری اردو طلا

از مقدارش مثل گندم اردو دیک انبا

از حدش مثل اسیر آورو دو آرد نفر

از وزنش مثل نان بخیر بیت من نیم

از خوشش مثل خانه ساجستم هزار ذرع

(۱) جنس - افراد غیر سیمین (۲) مساحت - مقدار سطحی - یعنی ذرع مربع

چهارم از ملحات اسم عطف است

عطف اثبات حکم کلمه اول است که مسطوف علیه باشد بر کلمه دوم که مسطوف

باشد بواسطه رابطه که در میان آن دو کلمه میباشد

ادات ربط که عاطفه نیست میگویند در باب حرف مفصلاً گفته میشود

عطف یا فیه بین دو اسم است مثل آمد علی و رضا

یا فیه بین دو فعل است مثل نشست و گفت

پنجم از ملحات اسم بدل است

بدل اسم ثانویست که اعراف و اشهر از اسم اولی باشد

بدل یا کل از کل است مثل سلطان مظفر الدین شاه

یا بعض از کل است مثل ارزانی است طهران بنش

یا بدل خط است مثل آندسته نسخه چهار نفر

و از بدل شمرده میشود اسم ظاهر بعد از اسم اشاره مثل این مرد

و موصوف بعد از صفت مثل دگمه صلیخان

(۱) عطف - گردانید حبس (۲) مسطوف علیه - گردانیده شده بر آن سمت

(۳) عاطفه - گرداننده (۴) اعراف - شناساتر (۵) اشهر - مشهورتر

و معنی بعد از لفظ مثل بیت یعنی خانه

و اسم بعد از کنیه مثل تقی زاده محمد رضا

و اسم بعد از لقب مثل مهدی محمود مجتبی الملوک

بدل و عطف بیان هر دو یک حکم دارد

تلفیق ۲۸

لمحات اسم چنانست ؟ سیم از لمحات اسم که ام است ؟

تیمز چیست ؟ تیمز رفع ابهام از چند چیز میکند ؟ فایده و تمیز

چیت ؟ چهارم از لمحات اسم چیست ؟ عطف کج معنی است ؟

فایده عطف چیست ؟ میان معطوف و معطوف عطف

چه لازم است ؟ واسطه میان معطوف و معطوف عطف

چه اصطلاح دارد ؟ عطف اسم بفعل یا فعل با اسم صحیح است

یا نه ؟ پنجم از لمحات اسم که ام است ؟ تعریف بدل چیست ؟

بدل بر چند قسم است ؟ لمحات بدل که آمدند ؟ عطف بیان

با بدل چه فرق دارد ؟ موصوف بعد از صفت در ترکیب

چه گفته میشود ؟

نمرین ۲۸

و کلام بنویسید که تمیز رفع ابهام کند از جنس

و کلام بنویسید که تمیز رفع ابهام کند از مقدار

و کلام بنویسید که تمیز رفع ابهام کند از عدد

و کلام بنویسید که تمیز رفع ابهام کند از جهت

و کلام بنویسید که معطوف و معطوف علیه هر دو اسم صفات باشد

و کلام بنویسید که معطوف و معطوف علیه هر دو جمله باشد

و کلام بنویسید که بدل جزو از بدل منته باشد

و کلام بنویسید که عطف بیان کل مبتدل منته باشد

و کلام بنویسید که بدل نام مبتدل منته باشد

و طیفه چهار و هشتم

این و طیفه را حفظ کنید و دو دفعه بدست رسوده یک دفعه بدست رو طیف

پاک نویس کرده جایش را فیه تحویل بدید

و هر چه در رسهای پیشین محل شایه میشود بعلامت میتن بکشید و هر کس

هر چه زیادتر عبارت و طیفه را از ترکیب نحوی بنویسد بهمان درج

نور و عنایت از مالیه مدرسه خواهد شد

در حالت نماز هر قسم آواز بشنوی نماز را نمی شکنی و جمعی که نماز تو
عقیده ندارند حالت تو را مسخره کنند و بر نماز تو استهزا نمایند
صرف عقیده از نماز نمیکنی و اگر بخلاف یقین تو در طرز عبادت تو سلبه
نمایند ابتدا اعتنا بیل آنها نموده ارکان نماز را باطل نمایند
پس دستباز هر عملی که داعی برکات نوع است در درگاه خدا
صورت همان عبادت را دارد

البسته امتناع مردم تو را عمل نمند به کوئی جهال تو را بیفطینا وارد
ازیت مدعی ما تو را خسته دارد
زیرا که اقدام بر جنات را عبادت خود میدانی و طمع عوض و
از مردم نداری

(۱) نور - ورود گاه - نخل (۲) عقیده - اعتقاد

(۳) صرف عقیده - تفسیر اعتقاد (۴) طرز عبادت - شرایط صحت نماز

(۵) ارکان نماز - نیت و قیام و رکوع و سجده و غیره (۶) داعی برکات نوع -

نفع مردم (۷) امتناع - مانعت (۸) تجید - احترام

درس بیت و نهم در متعلقات اسم

اسم را متعلقاتی است و آنها سه تا است

اول اسم عدد اسماء عدد کلماتی هستند که وضع شده اند برای
تقسیم شماره اجناس مثل یک دو سه چهار
اعداد اصلیه سه مرتبه اند آحاد عشرات مآت
هر عدد یک نوع واحدش یعنی عدد و دهش یعنی باشد آنرا عدد مطلق
می نامند مثل ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

هر عدد یک نوع واحدش معین باشد آن عدد را عدد معین می نامند
مثل یک سلطان صد وزیر ده هزار استوفی دو کوزه پاخته
در اصطلاح نحو عدد را (مبسم) و عدد در را (مبخر) می نامند
گاه باشد که اسماء عدد را حذف کرده بمیزان اسماء گری کنند مثل اینکه
کوئی مدرسه رشديه نشش درجه دارد

درجه تاسیسه درجه پنجمیه درجه اعدادیه

درجه ابستدائیه درجه اول درجه دوم

و کلمه اول دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم را که اسماء عدد و حذف نمائی

تفصیل ۲۹

اسم بر چند قسم است ؟ معارف بر چند قسم است ؟ معانی اسم
چند نام است ؟ تعلقات اسم چند نام است ؟ اولی از
تعلقات اسم کدام است ؟ اسماء عدد چه کلماتی هستند
و برای چه وضع شده اند ؟ اسماء عدد مکرر اند یا مجرد ؟
اعداد اصلیه کدامند ؟ عدد مطلق کدام است ؟
چند در سه عدد مطلق است یا عدد مقبض ؟ در عبارت (دیدم)
پانصد نفر سواره) بهم کدام است و تمیز کدام ؟

تمرین ۲۹

چند کلام بنویسید که اسماء عدد در آنها مطلق و مفرد باشد
چند کلام بنویسید که تمیز در آنها عاقل باشد
چند کلام بنویسید که معنی دشمن و کور و اسماء عدد دشمن و مخدوم باشد
چند کلام بنویسید که اسماء عدد مرکب و مطلق باشد
دو کلام بنویسید که تمیز غیر عاقل و عدد از مرتبه اول و سیم باشد
دو کلام بنویسید که نوع واحد از معنی و آن جماد باشد

(در پس نام)

در کسی ام در ظروف

و دو نیم از تعلقات اسم ظرف است
ظروف کلماتی هستند که در جواب (کی) و (کجا) گفته میشوند
ظرف بر دو قسم است (ظرف زمان) (ظرف مکان)
ظرف زمان بر دو قسم است (ظرف زمان مبهم) (ظرف زمان محدد)
ظرف زمان مبهم که دلالت کند بر اوقات غیر معین مثل گاه بگاه
وقت دائم همیشه همواره پیوسته دام علی الدوام
قیامت خضر

ظرف زمان محدد که دلالت کند بر اوقات معین مثل امروز
فردا پس فردا پسین فردا دیروز دیشب پر پر روز
پرشب امسال پارسال سال آینده صبح سحر
بامداد اکنون حال طاهر عصر وقت ناز شب عید اضحی
تاسوعا عاشورا سنبله میزان
ظرف مکان آن نیز بر دو قسم است (مبهم) (معین)

(۱) مبهم - معلوم (۲) محدد - معلوم (۳) علی الدوام - همیشه

(ظرف)

طرف مکان مبهم که دالات کند بر مکان غیر متین مثل
پیش پس دور نزدیک راست چپ جنوب شمال
شرق غرب عشر بهشت جهنم عرش جالبقا جالبقا کوه قاف
طرف مکان محدد که دالات کند بر مکان معلوم مثل
تبریز طران شیراز اصفهان دارالحکله اسلامبول
که منطقه بیت الله کعبه در سه رشده

ملقین ۳

دویم از تعلقات اسم کدام است ؟ طرف فاعل چه بینند ؟ طرف مفعول چه بینند ؟
طرف زمان مبهم چه ؟ طرف مکان مبهم چه ؟ طرف زمان بر چند قسم است ؟
طرف زمان مبهم کدام است ؟ طرف مکان مبهم کدام است ؟ طرف
زمان مبهم مثل چه ؟ طرف مکان مبهم مثل چه ؟ طرف زمان محدد کدام است ؟
طرف مکان محدد که دالات کند بر مکان مبهم مثل چه ؟

تمرین ۳

سه کلام بنویسید که مثالی از طرف زمان مبهم در آنها باشد
سه کلام بنویسید که از طرف مکان مبهم محل شایده داشته باشد

سه کلام بنویسید که بر طرف مکان محدد مثل باشد
سه کلام بنویسید که مثالی از طرف زمان محدد داشته باشد
پنج کلام بنویسید که در آنها از دو زمان مکه باشد
و طیفه یا نرد هم
این طیفه را بنویسید یا بر طایف قبل بجا بیاورید
میگویی امروز از جمعه غصه و غم خلاص شدم

معنی این را بمن بگو تو غم را از خود براندازی یا غم برضت تو رحم آورد ؟
بسته می دانیکه غم دالم در خارج وجود ندارد بلکه این سوز و گداز
در خود تو شعله و رات درین صورت از آنچه در تحت حکومت است می توان
آزاد شوی

دانش تباش که اندوه بر امورات اختیاری هداست زیرا که
دفع آن در تحت قدرت است و بر امورات قهری باز هداست زیرا که
تخل بر آن طبیعی است

(۱) امورات اختیاری - آرزوهای دور و دراز که دفع آن ممکن است

(۲) امورات قهری - مثل سبزی و قهوه و مرکب و ناخوشی

مفرد اصل بر جمع است جمع فاعل بر مفرد است
 مذکر اصل بر مؤنث است مؤنث فرع بر مذکر است
 مکتبه اصل بر مضمر است مضمر فرع بر مکتبه است
 علامت جمع (آن) (ها) که بر آخر اسم لاقی می‌شوند مثل مردان
 زنان - مردها زمین

علامت نایف و تکبیر لاقی شدن کلمه (نر) (ماده) بر آخر اسم
 مثل شیر نر گاو ماده

گاه باشد که صفت نایف و تکبیر مقدم بر اسم می‌شوند مثل نر شیر
 ماده گاو

علامت تصغیر لاقی شدن (کن) تصغیر است بر آخر اسم یا برای
 همانندن کوتاهی و کوچکی یا برای همانندن نخشیر مثل مرد که زگر
 پسرک مردکن

ملقین ۳۲

اسم را چند اصول بود ؟ مشتقات اسم چندتا بودند ؟
 محات اسم که اما بودند ؟ اسم را چند فرع است ؟

فروعات کدام ؟ علامت جمع چیست ؟
 علامت جمع بر کجا متصل می‌شود ؟ علامت تذکیر و تانیث چیست ؟
 علامت تکبیر مقدم بر اسم خود می‌شود یا مؤنثه از آن ؟
 علامت تصغیر کدام است ؟ علامت تصغیر کی لاقی بر اسم می‌شود ؟
 علامت تصغیر با علامت تخفیر تفاوت دارد یا نه ؟

تمرین ۳۲

پنج کلام بنویسید که اسم فاعل در آنها جمع باشد
 پنج کلام بنویسید که اسم مفعول مذکر غیر عاقل باشد
 پنج کلام بنویسید که فاعل در آنها مؤنث باشد
 پنج کلام بنویسید که فاعل در آنها تخفیر شده باشد
 و طیفه شاتر دهم

این و طیفه را حفظ کنید مطلبش را درست بفهمید و دو دفعه بپرسید
 یک دفعه بپرسید طایفه پاک نویس کرده تحویل بدهید
 ده طایفه را بتوان شناخت گمراه مقام
 شجاع را در جنگ

۱) اهل حرفه را در صنعت

بزرگ را در غنیمت

این را در شرکت

دوست را در حاجت

نیجیب را در مکتب

زاهد را در زیارت

عالم را در مباحث

عادل را در محاضرات

عاقل را در مشاورت

این ده جمله را ترکیب نغوی کنید و ترکیب هر جمله را بنویسید
بر کس بی غلط بنویسد ده ورقه تحسین یا قیامت آنرا از مالیتش در سه
دریافت میدارد

(۱) حرفه - صنعت (۲) مکتب - پیچری

(۳) زیاده - نشان دادن عمل بر مخلوق (۴) سمت - شواهد شهرت عمل

(۵) محاضرات - رفق و دهی نزد حاکم

درس سی و سیم در اصول فصل

کلمه اگر دلالت کند بر حدث و زمان وقوع آن آن کلمه را فعل مینامند
اصول فعل سه است

اول فعل ماضی و آن کلمه است که دلالت کند بر حدث گذشته در زمان
قبل مثل رفتم (ماضی قریب) رفتم (ماضی اقرب) رفتم (ماضی مطلق)
(ماضی بعید) رفتم (ماضی ابعد) رفتم (ماضی مطلق)
(حکایت حال در ماضی)

دویم فعل مستقبل و آن کلمه است که دلالت کند بر حدث در حال و آینده
مثل خواهم رفت (مضارع قریب) میخواهم بروم (مضارع اقرب)
میروم (مضارع مطلق)

سیم فعل امر و آن کلمه است که دلالت کند بر طلب حصول فعل
در زمان حال مثل برو (امر فوری) باید بروی (امر تراخی)

(۱) اصول - مکتب - ریشه (۲) اقرب - قریب - نزدیکیت

(۳) ابعد - بعید تر - دورتر (۴) مطلق - بی مینه

(۵) امر تراخی - امریکه تا آخر حاصل شود

ملقین ۳۳

اصول فعل چیست ؟ اولی از اصول فعل که اسم است ؟
 و دوم از اصول فعل چیست ؟ فعل را تعریف کنید ؟
 فرق میان اسم و فعل چیست ؟ فرق میان اسم و حرف
 چیست ؟ فعل ماضی بر چند قسم است ؟ ماضی مطلق را
 صرف کنید ؟ ماضی قریب را صرف کنید ؟ ماضی مطلق را
 با ضمائر صرف کنید ؟ فعل مستقبل را تعریف کنید ؟ فعل مستقبل
 بر چند قسم است ؟ مضارع قریب را صرف کنید ؟
 از اقسام مضارع زمان که اسم یک نزدیک است ؟ امر بر چند
 قسم است ؟ امر فوری را صرف کنید ؟ امر تراجعی را
 صرف کنید ؟ یک فعل را چند جور فاعل تصور شود کرد ؟
 امر را تعریف کنید

تمرین ۳۳

پنج کلام بنویسید که اولش موصوله بوده صله اش ماضی قریب باشد
 پنج کلام بنویسید که در اول آن اسم اشاره بوده ماضی مطلق داشته باشد

پنج کلام بنویسید که خبر مستند متقبل بعید باشد
 پنج کلام بنویسید که اولش اسم فاعل جمع و آخرش متقبل مطلق باشد
 پنج کلام بنویسید که مبتدا اسم عین بوده خبرش امر فوری باشد

درس سی و چهارم

در لازم و متعدی

فعل بر دو نوع است (لازم) و (متعدی)
 لازم آنست که فعل از فاعل بگذرد و بمفعول نرسد
 مثل چید کوفته شکست کوزه دوید آب خوابیدند
 متعدی آنست که فعل از فاعل بگذرد و بمفعول برسد
 مثل نوشت رضا درس را زنده کرد علم ملت را
 خورد مال ایتام را
 فعل لازم را متعدی میکنند به لاف کردن (آنی) به مثل علامت مصدر
 مثل چرانیدم کوفته را شکانیدم کوزه را

(۱) لازم - فعلی که لازم فاعل است (۲) متعدی - فعلی که لازم
 مفعول است - تجاوز کننده از فاعل

دوانیدم اسب! خوابانیدم فتنه را

گاه میشود که ازادات تعدیه (ی) را بجهت تخفیف بیانند

مثل چه اندم گوشت را دواندم اسب! شکاندم کوزه را

خواباندم فتنه را

هر فعل لازم را (فعل مجرد) مینند و بعد از آنکه متعیش کرده

(فعل مزید فیه) میخوانند

ملقین ۳۴

فعل بر چه نوع میشود ؟ فعل لازم که ام است ؟ فعل متعدی که ام ؟

فعل لازم را چه طور متعدی میکنند ؟ فعل محبت که ام است ؟

فعل اگر محبت نباشد چه خواهد شد ؟ فعل مزید فیه که ام است ؟

هر فعل متعدی مزید فیه است ؟ معین کنید ازین افعال محبت را

و مزید فیه را لازم را و متعدی را

آمد زد نوشت نشست خندید رسید گشت

پدید پوشید دید رفت آورد پرسید خورد

خوابید بخت دانست ...

نفرین ۳۴

پنج کلام نویسید که فعلهای متقبل متعدی داشته باشد

پنج کلام نویسید که پنج فعل ماضی لازم داشته باشد

پنج کلام نویسید که صیغه امر ترانی داشته باشد

پنج کلام نویسید که از فعل لازم امر فوری داشته باشد

و طبقه هفتم هم

این عبارات را خط کرده و ده دفعه بفرستد موده یک دفعه بفرستد ظایف

پاک نویس نموده جالش را فیه تحویل بدید

آنچه بطاب در سهای پیش محل شاه میشود یادداشت کنید

در دینی بی صبری وقت نفس خود را زیاد کن جمع را اندر و کدا

اگر تو صابر باشی در دین سزاگت میشود

وقت خود را در با شری آورد دیگران ضایع کن مگر در عملی که متعین است

دیگران باشد زیرا که نقطه برای این جنس شده

خود را از خیالات بیفایده و تصورات خوشنمای بیوده آزاد کن

فلک را بجای سطوف دار که اگر کسی از تو بپرسد در چه خیالی ؟

بی ترس و ابرم به جرات توانی اظهار کنی
صادق کسی را بگویم که اگر صفحه خیالش را با هسل شرق و غرب نشان
از احدی خجالت نکشد

درس سی و پنجم در معلوم و مجهول افعال

هر فعل که برای حکایت حال فاعل نباشد آن فعل را فعل معلوم و مبنی
از برای فاعل مینامند

هر فعل که برای حکایت حال مفعول نباشد آن فعل را فعل مجهول و مبنی
از برای مفعول مینامند (ببهارت دیگر)

هر فعل که اخبار حال فاعل را نماید فعل معلوم است
مثل نوشت احمد لوحه را که مقصود از بیان این عبارت اخبار
از نویسنده کی احداث

هر فعل که اخبار حال مفعول را نماید فعل مجهول است

مثل نوشته شد لوحه که مقصود از بیان این عبارت اخبار حال لوحه است
داشتن باشد که فعل لازم مجهول بنامی شود زیرا مفعول

ندارد تا بیان حال مفعول شود و گفتیم که فعل مجهول نباشد فقط برای بنای
حال مفعول

تلقین ۳۵

فعل معلوم که ام است ؟ مبنی از برای فاعل چیست ؟ آنچه
در مبنی از برای فاعل معلوم است و آنچه در مبنی از برای مفعول مجهول
است ؟ فعل مجهول که ام فعل است ؟ مبنی از برای مجهول که ام
فعل است ؟ فعل معلوم از لازم و متعدی هر دو می آید یا مخصوص
یکی از اینهاست ؟ از فعل لازم فعل مجهول نباشد یا نه ؟
از کلمه (نشتن) فعل ماضی معلوم مطلق را صرف کنید ؟
از کلمه (خواندن) فعل مستقبل مطلق معلوم را صرف کنید ؟
از مصدر (زدن) ماضی بعید مجهول را صرف کنید ؟
از مصدر (نوشتن) مضارع اقرب مجهول را صرف کنید ؟
از فعل لازم چرا فعل مجهول بسته نمیشود

تمرین ۳۵

از این چند مصدر ماضی مطلق معلوم مضارع مطلق معلوم امر مؤنث

از فراخی معلوم ماضی مطلق مجهول مضارع مطلق مجهول

از فراخی مجهول را صرف کرده نبویید

شنیدن آزدن آوختن باخستن پنچن

پچودن پرسیدن پریدن

درس سی و هشتم در مفاعیل

مفاعیل برش نوع میباشند

اول (مفعول بی) و علامت آن (را) میباشد مثل **هشتم درم**

(هشتم) فعل و فاعل (درم را) مفعول به

ثانی (مفعول بی) و علامت آن (با) میباشد مثل **هشتم بشما**

(هشتم) فعل و فاعل (بشما) مفعول به

ثالث (مفعول بی) و علامت آن (در) میباشد مثل **برو در آن**

خدا (برو) فعل و فاعل (در آن) مفعول بی (خدا) مضاف است

رابع (مفعول بی) و علامت آن (برای) میباشد مثل

(۱) مفعول به - واقع شده بر او (۲) مفعول مع - واقع شده با او

(۳) مفعول بی - واقع شده در او (۴) مفعول بی - واقع شده بجهت آن

(فعل شدم)

فعل شدم برای عبادت (فعل شدم) فعل و فاعل (برای عبادت)

مفعول به

خامس (مفعول بی) و علامت آن (از) میباشد

مثل **در قیامت پرسیده شود** انسان از ساعتی عشر خود (در قیامت)

مفعول بی (پرسیده شود) فعل مضارع مجهول (انسان) نایب فاعل

(از ساعتی) مفعول بی (ی) ادوات اضافه (عشر) مضاف است

(خود) مضاف الیه

سادس (مفعول بی) و علامت آن (تا) (به) (بر) میباشد

مثل **رفتم تا کعبه** آدم تا مدرسه رسیدم بر غرت

(رفتم) و (آدم) و (رسیدم) هر سه فعل و فاعل (تا کعبه) (بر غرت)

(بر غرت) هر سه مفعول بواسطه

تفصیل ۳۶

مفاعیل بر چند نوعند ؟ اولی از مفاعیل کدام است ؟ علامت آن چیست ؟

دویمی از مفاعیل کدام است ؟ علامت آن چیست ؟ سیمی از مفاعیل چیست ؟

و علامتش کدام است ؟ چندی از مفاعیل کدام است ؟ علامت آن چیست ؟

(ششم)

ششی از مفاعیل کدام است علام آن کدام است ؟ بنده این مفاعیل از برای
افعال متعدیت یا برای افعال لازم بهم لازم میشود ؟
که ام یک از مفاعیل میتواند متعلق بر افعال لازم باشد ؟
که ام یک از این مفاعیل است که نمیتواند متعلق بر افعال لازم باشد ؟

تمرین ۳۰

سه کلام بنویسید که مفعول به داشته باشد
سه کلام بنویسید که مفعول مع مفعول فیه هر دو داشته باشد
سه کلام بنویسید که مفعول له داشته باشد
سه کلام بنویسید که مفعول نند داشته باشد
دو کلام بنویسید که هر سه عنایت مفعول بواسطه را داشته باشد

وظیفه بیسجده هم

این عبارات را حفظ کنید و مطالبش را در دست فمیده تحویل بدهید
دو دهنه بفرستد مسوده و یکدهنه بفرستد و طایف پاک نویس کرده و
که بدره های پیش محل شایه میشود بعلامت متین کنید و در تحقیق حال کلمات
سر سری نباشید

چاکه دست پا چشم گوش لب دندان و سایر اعضای انسان
بهمه در یک پیکر برای خدمت بهمیکر خلق شده اند و ما مورند که همه در تحت
مدیر کل که روح باشد دایر گشته امور ات مملکتی بدن را منظم دارند و هیچک
از اجزای بزرگ و کوچک از نگه داری دیگری آنی مندر نشده و در
همه گیر غایت کوشش بعمل آورند

هم چنین است حال عموم انبای بشه که اگر در اسم و جسم مشابه بهمیکر
نمیباشد لکن در تمام هواد روحی که بخش خدائی است تقبل بهم و مطیع یک قانون
میشوند و برای خدمت بهمیکر خلق شده اند که بی این یکی کارهای
آن یکی متوق است

پس در اینصورت غضب و روگردانی من از شخصی باین نزدیکی برای آ
برادر نجانبده بانقضی بر من نرسائیده خلاف قانون و مصیبت برخاست
نیت ؟

اگر در تحمل زحمت نوع خود اخبار شکایت و خشکی نمایم و بر بدکاران
جزای بد بدهم
ناچارم و قنیکه دندانم در دکنه چشم کم نور گردد گوشم سنگین شود

پایم خسته شود

بر اینها نیز غرض و غضب نمایم ۱۱۱

سعدی علیه الرحمة

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش یکت گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

درس سی و هشتم

در کلام و حمل مفیده

جمله و کلام آنست که مرکب باشد از دو کلمه یا بیشتر و مخاطب را فایده نماید
و سکوت صحیح بخشد

اگر در اول کلام فعل باشد آن جمله را (جمله فعلیه) مینامند
مثل (آدم شمارا ببینم) (خواهم گفت تا بشنوند) (بگرد تا پیدا
کنی) (ببازار را آزرده نشوی)

اگر در اول کلام یکی از مفاعیل باشد آن جمله را نیز جمله فعلیه

(۱) حمل - جمله ۱ (۲) مفیده - فایده مند (۳) سکوت صحیح - رفع انتظار

(بنامند)

(مثال)

بنامند

عمرم را غنیمت دانم بآید آن نشینم
در عبادت کاهلی و روزم برای نوع خود خدمت کنم
از جهالت خلاص شوم برتر عین دروغ به ثنائی بمعنی
تا بهستم منور نباشم (ترکیب)

(عمرم را) مفعول به (غنیمت دانم) فعل و فاعل

(بآید آن) مفعول مع (نشینم) فعل و فاعل

(در عبادت) مفعول فیه (کاهلی و روزم) فعل و فاعل

(برای نوع) مفعول له اضافه شده بر کلمه (خود)

(خود) مضاف الیه (خدمت کنم) فعل و فاعل

(از جهالت) مفعول نه (خلاص شوم) فعل و فاعل

(برتر عین) مفعول بواسطه اضافه شده است بر کلمه (دروغ) (دروغ)

مضاف الیه و صفت بر مضاف (به ثنائی) مفعول بواسطه اضافه شده است

بر کلمه (بمعنی) (بمعنی) مضاف الیه و صفت بر مضاف (تا بهستم)

مفعول بواسطه (منور نباشم) فعل و فاعل

(تقرین ۳۶)

تلقین ۳۷

جمله چیست ؟ کلام را تعریف کنید ؟ اگر اول کلام فعل باشد
آن کلام را چه جمله می نامند ؟ کلامی بگویند که کلمه اولش فعل است
باشد ؟ اگر در اول کلام یکی از مضارع باشد آن جمله را چه جمله
می نامند ؟ کلام از چه مرکب شود ؟ فرق میان جمله و کلام چیست ؟
اسناد در کلام می شود یا در جمله ؟ نسبت در کلام می شود یا
در جمله ؟

تمرین ۳۷

چهار کلام بنویسید که مفعول به در اولش باشد
چهار کلام بنویسید که مفعول مع در اولش باشد
چهار کلام بنویسید که در اول آنها مفعول فیه باشد
چهار کلام بنویسید که مبدع و مفعول له باشد
چهار کلام بنویسید که در هر کلامی علامت سگانه مفعول بواسطه باشد
چهار کلام بنویسید که کلمه اولی کلام مفعول مستند باشد
دو کلام بنویسید که اول یکی فعل مستقبل و دیگری فعل امر باشد

درس سی و هشتم در متعلقات فعال

گاه می شود که بعضی از افعال برای خود دو مفعول منجز باشند
یک نوع از آنها وارد می شوند بر مبتدا و خبر و آنها را مفعول خود متعارف دارند
مخلا منصوب می کنند

مثال

گمان کردم شما را مقدس - شما را مقدس گمان کردم
یقین کردم قیامت قائم است - قیامت را قیام یقین کردم
داشتم او را را شکو - او را را شکو داشتم
خیال کردم جوانی را دانی - جوانی را دانی خیال کردم
پند داشتم دوست را این - دوست را این پند داشتم
این افعال آنچه در معنی این افعال است نامیده می شوند بافعال قلوب
ترکیب نحوی

(گمان کردم) فعل و فاعل (شما) مفعول اول (مقدس) مفعول ثانیه
(شما را) مفعول به مقدم (مقدس گمان کردم) فعل و فاعل و مفعول
این هر دو جمله فعلیه اند چنانچه در درس پیش گذشت
همچنین است ترکیب سایر افعال و مفعولهای هر جمله مبتدا و خبرند

نوع دیگر آن افعالی است که اصلاً متعدی بر یک مفعول بود و با

که متعدی شوند دو مفعول بنمایند مثال

فخید رضا در شش ۱ - فغانیدم رضا در شش ۱

پوشید علی لباسش ۱ - پوشانیدم علی لباسش ۱

یاد گرفت محمد حساب ۱ - یاد دادم محمد را حساب ۱

ملقین ۳۸

فعل عوام چند مفعول طلب است ؟ فعلهایی که دو مفعول طلبند

که اند ؟ اگر فعلها را بر داند مفاعیل چه ترکیب میشوند ؟

افعال دو مفعول طلب بر چند نوعند ؟ نوع اول از آنها را

چه افعال مینامند ؟ نوع دوم افعال معینی است یا غیر معین ؟

از هر دو نوع اگر افعال برداشته شود دو مفعول مبتدا و خبر میشوند یا نه ؟

افعال قلوب را چرا افعال قلوب نام نهادند ؟ غیر از مفعول به مفاعیل دیگر

هم خبر این افعال میشوند یا مختصر به مفعول است

تمرین ۳۸

پنج کلام بنویسید که افعال قلوب نام پنج مبتدا و خبر باشند

پنج کلام بنویسید که مبتدا و فعل امر بوده مفعول با افعال قلوب باشند

پنج کلام بنویسید که فعل متعدی دوباره متعدی بوده دو مفعول بخوابد

پنج کلام بنویسید که جمله فعلیه و مفعول طلب بوده لکن یکی مفاعیل در خبر باشد

پنج کلام بنویسید که دو مفعول طلب با متعدی شده سه مفعول بخوابد

وظیفه نوزدهم

عبارات این وظیفه را حفظ کرده و دو دفعه بدقت سه مرتبه یک دفعه بدقت وظیفه

پاک نویس نموده حاصلش ادرست تلفظ شده تحویل بدیید و آنچه محل شا

بر در سهای پیش نظرتان میرسد قید نمایند

بعض مردمان احقری هر جزئی خدمت را که در حق کسی میکنند شب و روز

فقط عرض آن میباشند و آن کس را مقروض خود میدانند

و بهر جا خیرات خود را جاروب نموده در کمال بر آتی نقل مجاس مردم نموده

با تمام بی طبعی و بی ملاحظه گی و عدم انتظاف ر عوض اسم آن کس را نشنوا

دین یاده گوئی خود می کنند

بعض دیگر حق معینی از مردم در گردن داشته خود را مهربون آن حق

و مقروض آن طلب میدانند ولی بی حسنه دانه همان قرض معلوم خود را

اذا كثره بعضي سيكهاى محل و خوبهاى اعتقادى خود را در نزد خود^(۱)
مقابل قرض^(۲) منقض غوده^(۳) دهنده خود را برى و طلبکار خود را بر^(۴) هم
مقروض و مر بون^(۵) ميداند تا بالا حشر دوستى شان بکلى از ميان رفته
و آن سيکها فراوش شده بکال گراست طبع طلب طلبکار را با تنه^(۶) ملي
فحش و مباحه افترا و بهتان رو ميکند

تو اين جور نباش خدمت مردم را منقضيه^(۷) دهنده خود بدان سيکى نوع را
نيکى بر خود بشمار و بسيو چو ت روز را بش نرسان تا خدمتى کسى بکلى زيبا
که درخت احسان خود را بآزاده منت^(۸) ندانگره از پائيندازى و اگر مبلغ
جزئى کسى بده کار باشى طلب زياد را در پيش خود عوض آفنده^(۹) اريده خود جا
کن هر چه بده کارى هسته^(۱۰) اکن صلب خودت را خود ميدانى

درس سي و پنجم در افعال ناقصه

- (۱) اضعف - دو مقابل (۲) قرض - واجب
(۳) مر بون - گرو رفته (۴) قرضه - و ا جى
(۵) مذاکره - یاد آوری

نوعی دیگر افعالی هستند که بر بسته^(۱) او خبر داخل شده بسته^(۲) را اسم خود
و خبر را خبر خود قرار میدهند و آن افعال بنا بر مشهور در پنج
فارسی پنج فعل است

اول (هست) با مقصده^(۳) فاشش یعنی با تمام صيغه های مختلفه اش
دویم (نیت) با تمام مقصده^(۴) فاشش

سیم (بوده) با تمام صيغه^(۵) فاشش

چهارم (گرویده) - تغییر یافته با تمام مقصده^(۶) فاشش

پنجم کلمات (خول و وقت) مثل شام کرد ظهر کرد صبح کرد

و نامیده میشوند اين افعال (افعال ناقصه) زیرا که بجز افعال
با فاعل خود تمام میشوند مگر اينها که باز ناقصی مانده محتاج خبر میشوند

و نيز اين افعال را با افعال قلوب (نواخ مبتدا و خبر)

میانمند زیرا که از جهت اعراب محلی عمل آنها را نسخ و بدل

ميکنند

مثال

نیتم کاذب هستی درونگو نیت چاپلوس
نیشتم سخن چین نیستند فحاش نیستند منافق

بوده ام خبر خواهم شما نبوده ام بدخواه شما نخواهم شد
 رفیق مرد بی ناز میخواهم سفر کنم
 ترکیب نحوی از مثال اولی و از مثال آخری
 (نیتیم) فعلی است از افعال ناقصه ضمیر متصل اسم آن (کاذب)
 خبر آن (میخواهم) فعلی است از افعال ناقصه ضمیر متصل اسم آن
 (سفر کنم) فعل و فاعل خبر آن
 همچنین است ترکیب سایر است

تلفیق ۳۹

افعال ناقصه چند نام است ؟ افعال ناقصه بر چه داخل میشوند ؟
 افعال ناقصه را چه افعال ناقصه نامیدند ؟ عمل این افعال درستیست
 و خبر چیست ؟ اسم افعال ناقصه در محل چه اعراب است ؟ خبر افعال
 ناقصه محلا چه اعراب دارد ؟ اگر اسم این افعال مقدم بر خودشان باشد زود
 میشوند یا نه ؟ و تثنیه که قبل از مقدم بر این افعال میشود چنانچه میشود ؟

(+) چون این افعال ناقصه از سایر افعال است پس اگر مستند مقدم باشد
 بر یکی از این افعال دیگر افعال ناقصه ترکیب میشوند مثل (توبه هستی این)

(تمرین ۳۹)

تمرین ۳۹

دو کلام بنویسید که از نواخ مبتدا و خبر در اولش بوده جمله مرکب
 از کلمات مرکبه عربیه و کلمات فارسیه باشد چنانکه در باب
 الف لام ششی ذکر شد

دو کلام بنویسید که مبد و بصینه مرغایب بوده یکی از افعال ناقصه در اول
 عامل باشد یعنی مفعول نباشد

دو کلام بنویسید که مبد و بصینه مضارع مطلق بوده یکی از افعال ناقصه
 در آن کلام مفعول باشد یعنی از عمل الفاعل شود (+) یعنی مبتدا مقدم بر یکی
 از این افعال باشد

افعال قلوب را صرف نموده تمام متصرفات آنها را بنویسید
 افعال ناقصه را صرف نموده با تمام متصرفاتش بنویسید

(+) چون سایر افعال قوی در عمل هستند اگر مفعول آنها مقدم بر خود آنها باشد بطلان
 مثل (زیرا دیدم) لکن افعال ناقصه ضعیف در عمل هستند اگر یکی از مفعولهای آنها مقدم بر خود
 آنها باشد خود این افعال از قوت افتاده نمیشوند چنانکه بی اصل زادگان دولت
 وقت همیشه فاصله میان خود و نوکرهای دربارش خود میکنند



درس چهل و دوم در حمل است

برگاه جز اول جمله اسمی باشد که خبر داده شود از او در ترکیب نحوی آن اسم
(مبتدا) و ما بعد آنرا (خبر) و آن جمله را (جمله استیسه) می نامند

مثال کتاب بهترین رفقا است

دوست آینه دوست است (هر چه عیب نماز بهتر)

تو از وطنی خلق خود غفلت نکن

نقارن فرمود ادب را از بی ادب آموز

آن ورق برگشت مسوئی برد

کیکه از تو ببرد از او زیاده نبرد

چراغ راه ملت کتب آمد

یارب دلم از غم وطن مجنون کن (در سینه ما مجتبی افزون کن)

خوار دانا رسوای یک نادان است

مشرق زمین تاریک است از مغرب زمین است

فلان فلان شده هر چه مال ایتام می خورد و کفتر شود

(۱) جل ۱۰، جمله ۲۱ نقارن کی از چشمان خداست که در قرن اولی مبعوث بود

تلقین ۳۰

جمله بر چند قسم است ۱ جمله و کلام که اسم است ۲ فرق میان

جمله و کلام چیست ۳ جمله فعلیه که اسم جمله را میگویند ۴ جمله

استیسه که اسم جمله است ۵ در درس امروزی بجهت جمله استیسه چرا

یازده مثال گفتیم ۶ مثال اول مبداء بجهت اسمی است ۷

مثال دوم مبداء است بجهت اسمی ۸ در کلام تیم کلام اول چه است

(معلم باید کی یکی مثالها را ترکیب نموده تعیین حیثیت اسمها را

ترکیب نکند)

تمرین ۴۰

چند کلام بنویسید که اولش معرفت ساری باشد

چند کلام بنویسید که اولش اسم موصول باشد

چند کلام بنویسید که اولش یکی از مبهات باشد

چند کلام بنویسید که اولش از کنایات باشد

این کلام را ترکیب نحوی نموده اعراب محلی همه کلام را قید کنید

(اعانت بر ظالم ظلمت بر مظلوم)

و طیفه بیستم

این عبارات را حفظ کرده حاصلش را فهمیده و در دفعه بدفته مسوده یکده
بدفته غایب پاک نویسی کرده بخوبی بدیده

عبارات را ترکیب نحوی نموده حاضر باشید که بخش پرسیدن هر جمله
بکمال سرعت بیان تقریر نمایند

چراغ را تا خاموش نگرده روشن است و بر تو افکن آید
که نوزند باشی و چراغ حقیقت توبی نور بماند ۹

میبایدانی که حقیقت آدمی فقط افاضه بركات خویش است
بر نوع خود

ستراط حکیم از مردم می پرسید که شما طالب چگونه نفس
میتد عاقل یا جاهل میگفتند که ما طالب نفس عاقلیم

ستراط میگفت سنی کنید که همیشه صاحب نفس عاقل و سبکو
کار باشید میگفتند که نفس ما عاقل و سبکو کار است

میگفت پس چرا از صبح تا شام با هم دیگر منازعه دارید و بجای
بمیگویند ۹

درس چهل و یکم
در فروغ چهل و یکم

هرگاه خبر مقدم باشد بر مبتدا آن جمله را نیز جمله استیه بخوانند
در ترکیب نحوی خبر را (خبر مقدم) و مبتدا را (مبتدای مؤخر)
بنامند (مثال)

غزوات متفق و ذیل است منافق (ترکیب)

(غزوات) خبر مقدم (متفق) مبتدای مؤخر

(ذیل است) خبر مقدم (منافق) مبتدای مؤخر

هرگاه اول جمله یکی از متاعیل بوده و علامت مغفولیتش مخدوف بهم
باشد آن جمله را نیز جمله (فلیه) نامیده در ترکیب آن اسم را مغفول
مقدم بگویند (مثال)

صبح جمعه در منزل امام جمعه بودم (ترکیب)

(صبح جمعه) مغفول به بعلامت (را) مخدوف (در منزل)

(۱) خبر حق همیشه تا خبر است از مبتدا مقدم نمیشود مگر بجهت فایده منتهی
از صر و غیره

مفعول مینه اضافه شده بر کلمه امام آسم اضافه شد بر کلمه جمعه

(بودم) فعل و فاعل

و انشیه باش که صفت موصوف مضاف و مضاف الیه
در حکم کلمه واحد است در ترکیب نحوی هر دو را بجای یک کلمه ترکیب میکنند

تلقین ۴۱

اصول چهل چند است که امهات ؟ جمله فعلیه که اسم جمله است ؟
اگر جمله (فعلیه) نباشد چه جمله نخواهد شد ؟ اگر جمله مبتدیه باشد
بیکی از مفاعیل آن جمله را چه جمله مینامند ؟ اول جمله اگر اسم فاعل
یا اسم مفعول یا صفت مشتبه باشد آنچه را چه جمله می نامیم ؟
مفعولیکه علامتش محذوف شده اگر در اول جمله واقع شود آن جمله را
چه جمله نامیده و در ترکیب نحوی آن مفعول را چه ترکیب
می کنند ؟

(۱) صفت مشتبه - آن صفت را میگویند که در موصوفش دائمی باشند
مثل شجاع ترسو نخعی بحیل کچل و غیر اینها که در تقدیر معنی
اسم فاعلند ، ترسو - ترسند

قرین ۴۱

سه کلام بنویسید که اول جمله اسم فاعل بوده و آنکها مهار را ترکیب کنید

سه کلام بنویسید که جمله اسمیه بوده و ترکیب کنید

سه کلام بنویسید که علامت مفعول محذوف بوده و ترکیب کنید

سه کلام بنویسید که اول جمله صفت مشتبه بوده و ترکیب کنید

این کلام را ترکیب نحوی نموده زبانی تحویل دهید

(میراث پدر خواهی علم پدر آموز)

درس چهل و دوم در اخبار و نشاء

هر یکی از چهل اصیقه اسمیه باشد یا فعلیه از سه حال خارج نشود جمله (اخباریه)

جمله (انشائیة) جمله (شرطیه) مثال

اخباریه اسمیه مثل امین الدوله صدر اعظم ایران شد

اخباریه فعلیه مثل پیشکش را از حکام موقوف کرد

انشائیة اسمیه مثل عمر سلطان در از باو

انشائیة فعلیه مثل زنده بمانی وزیر

(۱) پیشکش کلام - ... و خون بهای رعیت - عیال سلطان

شرطیه استبه مثل خوش وضعی است اگر گفت غمرا بکده آرند
 شرطیه فلیه مثل اگر پیش برود اینوضع ایران زنده میشود
 جمله اخباریه آنچه است که فعل یا شبه فعل (اسم فاعل
 اسم مفعول صفت مشبیه) حالت واقعی را بصورت قطع
 باز نماید بعبارت دیگر

جمله اخباریه آنچه است که خبر قطعی به سماع را از وقوع امری چه در زمان
 گذشته چه در زمان حال چه در زمان آینده بعبارتی دیگر
 جمله اخباریه آنچه را میگویند که با آن جمله خبر بر بند از نسبت فعلی بر فاعلی
 خواه بصیغه ماضی خواه بصیغه مضارع خواه بصیغه اسم فاعل خواه
 بصیغه اسم مفعول خواه بصیغه صفت مشبیه خواه مثبت خواه
 منفی

بانیعنی

هر جمله که مخاطب سماع را خبردار کند از وقوع امری و حدوث
 قضیه آنچه را (جمله اخباریه) میگویند

(۱) مثبت - کلامی که حصول را دلالت کند مثل سبنا

(۲) منفی - کلامی است که بر نفی دلالت کند مثل نابغا

تفصیل ۴۲

جمله اصلیه چنانست و که امهات ؟ جمله فرعیه چنانست ؟
 اولی از فروع جمله که ام جمله بود ؟ دومی از جمله فرعیه که ام
 جمله بود ؟ سیم از فروع جمله چیست ؟ جمله بر چند قسم تقسیم
 میشود ؟ چند کلامی گویند که جمله اخباریه استبه باشند ؟
 چند کلامی گویند که جمله اخباریه فلیه باشند ؟ چند کلامی انشائی
 استبه گویند ؟ جمله شرطیه که ام جمله است ؟ جمله اخباریه
 تعریف کنید ؟ کیست که تمام تعریفات جمله اخباریه را بگوید ؟
 جمله بگویند که اخباریه منفی ماضی باشد ؟ کلامی بگویند که
 اخباریه مضارع منفی باشد ؟ جمله بگویند که اخباریه مثبت
 فعل حال باشد ؟ جمله بگویند که جمله اخباریه اسم فاعل
 منفی باشد ؟ جمله بگویند که جمله اخباریه اسم مفعول منفی
 باشد ؟ جمله بگویند که اخباریه منفیه صفت مشبیه باشد ؟
 جمله بگویند که اخباریه مثبت صفت مشبیه باشد ؟ بگویند جمله خبریه که
 اخباریه بوده و صفت مشبیه منفی داشته باشد ؟

مترین ۴۲

سه جمله اخباریه نویسد بصیغه ماضی مثبت

سه جمله اخباریه نویسد بصیغه مستقبل منفی

سه جمله نویسد که خبر داده شود از قضیه بصیغه اسم فاعل مثبت

سه جمله نویسد که حکایت امر برانماید بصیغه اسم مفعول منفی

سه جمله نویسد که خبر داده شود بصیغه صفت مثبت منفی

سه جمله نویسد که حکایت از حال باشد بصیغه ماضی منفی

وظیفه بیست و یکم

این عبارات را حفظ کرده حاصلش افهیده دود فیه بدفته منوره بکیده

به دفته و ظایف پاک نویسنده تحویل بدید

و آنچه بدرسهای پیش محل شایه میشود موضوع نموده تمام آیت را

متین کنیده

علاوه از اینکه کلمات را شایه بر مطالب درسهای پیش متین می کنیده

از هر جمله متینه علامت جمله اخباریه را متین نماید

برای آدمی لازم تر از همه صفات آدمی است که عبارت باشد

از حلم و صبر و بردباری

اول باید راجحه خود را بنوع خود بنفسی بعد از آنکه علاقه^(۱) اتصال^(۲)

خود را بدیکران درست ملققت شدی آنوقت یستین میکنی که همه

بایسم حکم اجزای داخل ساعت را دارد منفی بینی که اگر

کو چکتر اسبابی از توی ساعت میثوب شود همه اسبابها مظل

می ماند ۵

تو اگر خود را حکیم و عاقل میدانی باید همیشه اخلاق تو سرشت بریت

دیکران باشد و اگر قصد اذیت تو را نمایند بطور امید و حالت

بزرگان بلکه دوستانه بتوانی بگوئی که که گفتن در کلام بچرخد

و هیچ بهدیکرا اذیت نمی کنند و موران در یک لانه زمستان و

تابستان بر سر سبزند هیچ زحمتی بهدیکرا نمیرسانند

درس چهل و نهم

در جمله انشائیة

(۱) رابطه - شیرازه ادراک و با صفت کتاب

(۲) علاقه - رابطه (۳) اتصال - وصل شدن

جمله انشائیة آن جمله است که اراده شود بان جمله ایجاب حصول امری

خواه بقصد امر باشد مثل بشو سخن اویب و ناصح
یا بقصد نهی باشد مثل نزن بی تامل بخت را دم
خواه بقصد رجا باشد مثل شاید که مراد خود بیام
یا بقصد انکار باشد مثل حاشا که من از وطن بفرارم
خواه بقصد دعا باشد مثل خداوند الهی دار از روش
یا بقصد نفرین باشد مثل کور شود چشم خود و عین
خواه بقصد تعریف باشد مثل عاقل آنست که عادل باشد
و غیر اینها از هر جمله که طلب شود بان جمله حصول غرضی

و گاه میشود که بصیغه فعل ماضی قصد انشائی نماید

مثل عقود شرعیة از قبیل مصاحبه و مباحثه و موافقات و غیره
و نکاح و غیره

ملقین ۴۳

(۱) رجا - امید (۲) انکار - حاشا زدن

(۳) عقود - صیغه هایک برای انقاط اختیار میخوانند

جمله بر چند قسم است ۱ جمله را تعریف کنید ۲ جمله اخبار
چه جمله است ۳ جمله انشائیة کدام جمله است ۴ این جمله
(بود آیا که بخود باز آیم) اخباریة است یا انشائیة است ۵
معین کنید اخباریة و انشائیة را از میان این جمله ها ۶
(یارب تو بر حمت دل ما را جان ده) پس از مرکب جملات
کل مرویاد (بجه کار جهان در و درین است) (باغ و
بهشت ما همه گلزار کتب است) (غرض از تالیف کتاب حد
بر نوعت نه دکان خود نمائی) (مناجی و خلعت آسان شود)
(هر کار صحیح جزئی زحمت کلی دارد)

تمرین ۴۳

دو کلام بنویسید انشائیة باشد بقصد رجا

دو کلام بنویسید انشائیة باشد بقصد تحذیر (ببادا) (خدا کند)
(زینهار)

دو کلام بنویسید انشائیة باشد بقصد نهی

دو کلام بنویسید که قصد انشائیة باشد بصیغه فعل ماضی

دو کلام نویسید که جزو انشائی باشد جمله دعا
و دو کلام نویسید که تصدیق باشد با ادوات انکار

درس حمل و جازم در متعلقات حمل

گاه میشود که یک جمله تمامها جز جمله دیگر شود و آنست چهار جمله اند

جمله حالتیه جمله صفت جمله صده جمله خبریه

جمله فعلیه که جمله حالتیه خبرش باشد مثال

آمدم بیاد است شاد در حالتیکه خودم مریض بودم

نیامدیم به پیش من در حالتیکه از سفر آمده بودم

فراموشش کردیم حق صحبت را در حالتیکه ندتی بهم نمیدادیم

جمله فعلیه که جمله صفت خبرش باشد مثال

نه خری مندرشی را که لازم نداری میفروشی خانه را که لازم داری

نیکبیر رتبه را که سیرت نمی کند میدی پیش کشیر که غفلت نهاده

محرم ندانی کسی را که دزد تو حرامست دیگران بریده ارد

خواستنی باشی که رسوائت می رسوائی کسی را پسند

جمله فعلیه که جمله صده خبرش باشد مثال

فرد ختم آنچه را که داشتم نواختم هر کسی را که شناختم
افروختم چراغی خاک که خاموشش باشد آموختم کلامی را که ابد از او شن شود

جمله استیه که جمله حالتیه خبرش باشد مثال

حجاج وارد شدند در حالتیکه از قنول جده فریاد الا مان داشتند

روزنامه مرئی قتل است در صورتیکه آزاد باشد

جمله استیه که جمله صفت خبرش باشد مثال

علم نحو علی است که (اتم معلوم) نامیده شده است

علم صرف علی است که نحو بی صرف صرفا پسند نمی شود

جمله استیه که جمله صده خبرش باشد مثال

عالم کسی است که بعلم خود عمل نماید دولت چیز است که صاحبش غنی

سازد غنی کسی است که محتاج دشمن خود نباشد

جمله که جمله خبر خبرش باشد مثل معلی شاگردش را بیعت میداد

(۱) جده - شریعت در سه منزلی که مفسرین سلاق خانه قنول ابرشت

و دیار خانه حجاج بن ابران

تفصیل ۳۴

مثل عدد جمله و کلام چیست ؟ غایت حد یک جمله و کلام چیست ؟
چند جمله اند که می توانند جزو جمله شوند ؟ کدامند آن جمله ها
محتاج ماقبل خود هستند ؟ مثالهای جمله اولیه را ترکیب کنید ؟
در جمله اولیه چرا سه مثال آمده است ؟ در جمله ثانویه چه سه مثال
آمده است ؟ در جمله سیم چرا چهار مثال آورده اند ؟ جمله چهارم را
ترکیب نخی کنید ؟

تمرین ۳۴

دو کلام بنویسید که جمله حالیه بر جمله فعلیه جزو باشد
دو کلام بنویسید که جمله فعلیه بر جمله صفت جزو باشد
دو کلام بنویسید که جمله صله خبر باشد بر جمله فعلیه
دو کلام بنویسید که جمله اسمیه بر جمله حالیه جزو باشد
دو کلام بنویسید که جمله صفت جزو باشد بر جمله اسمیه
دو کلام بنویسید که جمله صله خبر جمله اسمیه باشد
دو کلام بنویسید که جمله خبر جزو بر جمله باشد

وظیفه هفتم و دوم

این وظیفه را دو مرتبه بدقت مرصود و یکدفعه بدقت و طایف پاک نویس
کرده جبارش را حفظ نموده حادثش را فیه تحویل بپسید
و آنچه از مفردات و جملات آن بر درسهای پیش محل شاهد میشود موضوع بنویسید

بهوش باش که عاقل باشی و از زینت عقل که بالاترین زینت است
خود را عاقل نکنی تا بهیکل لطیف انسانی را که همیشه زنده عقل و مرده
جل است در منجلا ب نفس باطل سازی

عقیده من و شما نیست که عاقلیم و هو ا پرست نیستیم خوبست که عاقلی
در خلوت انصاف نشسته چراغ تامل را روشن کرده فرمان عقل کل را
که بجه دستور العمل زندگانی مانوشته اند مطالعه کنیم آنوقت یقین میشود
که ما فرمان بردار عقلم یا مطیع نفس
کلمه اول کل نفس ذاتة الموت

(۱) عاقل - از نور افتاده (۲) منجلا ب - با تلاش

(۳) تامل - تفکر (۴) مطیع - اطاعت کننده

یعنی بر صاحب حیات چشند و شربت ماست

پس مرگ که قانونی عمومی خداست من شما آن را نفست می دانیم
یا نفست ؟ و اگر مرگ را بلا فرض می کنیم یا نفست می دانیم خود انصاف
و بسیم حاکم یا دیوانه ؟

الحق و الانصاف چگونه می توانیم که مرگ را یکی از وسایل عمده تمدن و ترقی
و تربیت و ترقی جاه و ثروت ندانیم و سبب نظم و آبادی مملکت فرض
نکنیم و حال آنکه اگر مختصر تا می کنیم معاینه می بینیم که باری تعالی جل جلاله
مختص بجهت نادرک اسباب زندگانی مخلوق و بقای سلسله بنی آدم قانون
عمومی مرگ را در میان گذاشته است

بجمله اثبات این مطلب عبارت ساده عرض شود که هر طفل نو آموز
بیا مرزد و بعد مرگ طبیعی خود بفهمد

اگر در سببهای مرگ مخلوقات اندکی فکر شود چهار علت بیشتر نخواهد و هر یکی
از آن اتفاقات اگر موقوف شود با طبیعت نظام عالم بهم منجر و زندگانی محال میگردد

(۱) وسایل - چاره ها - تمدن - آبادانی بین نمودن

(۲) ترقی جاه - زیادتی دولت (۳) جل جلاله - بند تراث شان آن

و آن چهار علت را اثبات در دو طاقت در سببهای آینه عرض می کنم
شمارشته مطلب از دست ندهید

درس چهل و پنجم
در مرکبات ادوات چه اسم باشد چه حر
اول از ادوات مرکبه ادوات استغنیاست

آیا شود که مورد لطف خدا شویم ؟ خانه ما کی چنین برآید بود ؟
کجا روم چه کنم حال که را گویم ؟ کدامین مرد بی دین این خاک کرد ؟
مگر این ملک یک مالک ندارد ؟ کوانته سال در سر و سرار و سپهد
گویم آینه چه کند رفته زن کاینده من ؟ چون توان باشد بشمار آن
چند گویم که بدگوزر کس ؟ چگونه دل بکنم از وطن جان ؟
گوئی که دست شوی جان وطن چرا ؟ چنان میتوان از وطن کن کشید ؟
پس چرا باشد که زن جان داشت ؟ گویا تو غم وطن نداری ؟
از چه رو این ظلم بر ما میرود

دویم از ادوات مرکبه ادوات استنشاست

(۱) استنفا - خارج کردن است بلکه مثال آن اسم داخل دانسته شد در فصل پنجم در سببهای

عبادت بر قبول خیر عبادت مشرک^(۱) سوای من همه رالانده و کاشانه
هر جا که دیست بشت در بندند الا در دوست را که شب بکشند
روز محشر همه در لرزه مگر متقیان اعضای انجمن همه پاکند سیما.....
همه جان فشان قت بخصوص سدی محسود
هر چه دارم مال ایشان غیر دین

تفصیل ۴۵

ادوات چه صیغه است ؟ ادوات از کدام قسم کلمه شمرده میشوند ؟
ادوات استفهام درین کتاب چند است و کدامها هستند ؟
اولی از ادوات استفهام کدام است و مثالش چیست ؟
مثلاً^(۲) ادوات استفهام را یکی یکی ترکیب نحوی کنید ؟ استثنای بعضی چه
ادوات استثنای چند است ؟ اگر از امثلة ادوات استثنای ادوات
بردارید و عوضش (و) بگذارید چه معنی میدهد ؟ امثلة ادوات استثنای
ترکیب نحوی کنید ؟ از ادوات کدام است و کدام حرف ؟

تمرین ۴۵

(۱) مشرک - کسیکه در عبادت خداوند غیر از خدا را منظور دارد (۲) امثلة - مثلاً

پانزده کلام نویسد که از ادوات استفهام هر یکی یکی را داشته باشد
هفت کلام نویسد که در هر یکی از آنها یکی از ادوات استثنا باشد
دو کلام نویسد که نظم بوده دارای یکی از ادوات استفهام باشد
دو کلام منظوم نویسد که در هر یکی از آنها یکی از ادوات استثنا باشد
دو کلام را ترکیب نحوی کنید یکی از استفهامیه یکی از استثناییه

درس چهل و ششم

سیتم از ادوات مرکبه ادوات ایجاب است

آری آری جان فدای آشنا علی که چشم رضا از عیوب محبوب محجوب است
گفت بدینسی گو گفتم بحشمت گفتا اینم گفتم صحیح است
گوید خبرم گویم همین است گفتی نکنت گفتم درست است
گفت از من راضی هستی ؟ گفتش آری چنین
چهارم از ادوات مرکبه ادوات عین است
آفرین بر رحمتی که تو داری ای کبوتر امیر به به به

(۱) ایجاب - قبول کردن گفتار و تصدیق آن (۲) چشم رضا - دیده
نیک بینی و خیال خیر اندیشی (۳) عین - تعریف و تحمید کردن

زهی خسرو عادل و دادگر خنی صدر جهان اردو جهان بخش
 خوب است که قاضیه تفاد خوشامدی که جهان بر مراد باشد
 مر حبا بر حسن اخلاق شما بارک الله زان مگو کردار است
 خنک آن کس که رفت کار ریاضت

پنجم از ادوات مرکبه ادات تائیف و تحت است
 آه از تنهایی و ظلم عدو آوخ آوخ ملک دین از دست رفت
 وای اگر از پس امروز بود مشغالی افسوس بر بهار جوانی خزان رسید
 بق بهمان اف که زبان داشت حیف از آن صده که مصد رشت
 درو که شبان با شریک گرگ است واد از ظلم عادلان زمان
 الا مان از جور و زبان الا مان بداد که داد رس ندایم
 کاش می مردم ندیدم این ستم وه چه قدر خوابی و خورنا زنی

ملقین ۴

از ادوات مرکبه چند تا خواندیم ؟ ادات اشتها م چند تا بود ؟
 و کد امها هستند ؟ ادات اشتها کد امها بودند ؟ سیمی از ادوات

(۱) تائیف - افسوس خردن برگذشته است - خست - خست کشیدن بر بنده

مرکبه چه بوده اند ؟ از ادوات ایجاب چند تا در این کتاب مذکور است ؟
 ایجاب چه معنی است ؟ ادوات ایجاب کد امها هستند ؟ از ادوات
 تخمین چند لفظ مندرج در این کتاب است ؟ ادوات تخمین کد امها هستند ؟ بعد از ادوات
 تخمین چه ادوات مذکور میشود ؟ مختصر و تائیف یعنی چه ؟ ادوات تائیف کد امها هستند ؟

تمرین ۴۶

پنج کلام نویسد که هر یکی از آنها یکی از ادوات ایجاب باشد
 پنج کلام نویسد که هر کلامی از ادوات تخمین باشد
 پنج کلام نویسد که مشتمل باشند بر یکی از ادوات تائیف
 پنج کلام نویسد که هر یکی از ادوات مختصر و تائیف باشد
 از آنچه از ادوات ایجاب و تخمین و تائیف کلام نیامده و در ادوات تائیف نام آنها
 پنج کلام نویسد

وظیفه بیت و سیم

این وظیفه بقیه و وظیفه درس گذشته است که باید دود فیه بنفشه شود
 و یکد فیه بنفشه طایف پاک نویس کرده حدیث افیقه تحویل میدهد
 و آنچه را که محل شایه میشود سیم بکنید

اول از دواهای مرکب پیریت یعنی انقراض حرارت غریزی چنانچه
تا نقش تمام شده ناچار خاموش شود.

و اگر قدرت ازلی برابستی حرارت طبیعی متعلق باشد بی شک بعد
از آنکه مدتی در روی زمین جای نشین احدی نماند و چندی باید سرپا بایستند
بعد از چندی و سیسم بریزند آنوقت نه صحرا بماند برای زراعت و جنگل
بماند برای مصرف پس ستم شد که صلاح مادر پیریت و بعد از پیری درک
دویم از دواهای مرکب مرض است که مالک هر بزرگ و کوچک میشود و گشته
هر زن و مرد یقین است که اگر دلشای پروا در خواسته برادر از مرکب جوانان
محبوب اطفال مودت و محسوب اقدار نباشند و انبای یک مقلی از
فوت بزرگان ملکی و ملتی خون جگر نشوند و مرکب بخت بزرگ غیر متد که جنت
کش طریق نام و تنگ بوده عموم ملت را بشیم گذارد که عداوتی قتل بکشد
علم طب یافتند و تحقیق دواهای دمی کنند اگر کسی سینه از فقر از تب و لرز
فوت نمیشد کی دواهای گنه گنه پیدا میشد که کسی که در مردم از بلای تب

(۱) دواهای - سبها (۳) انقراض - تمام شدن (۳) حرارت غریزی - گرمی
طبیعت که دیکت سده را میجو شانه (۴) قدرت ازلی - قدرت قدرتی (۵) قضا - باقی گذاشتن

(ملک)

ملک خلاص شوند و اگر سینه خطا تصحیح عمومی و طی رحله عمر طبیعی امر می
کی و کجا نور طبابت باید درجه عالم هسته زیگشت
علاوه بر اینها اگر رستن از این دنیا و برگشتن آن دنیا قبول عقل نباشد کجا احادی
اقدام خیری مینماید و نفسی از شر باز میماند

درس چهل و هشتم

ششم از ادوات ترکیب ادوات تشبیه است

شاه چون بخت و کشور آسمان همچون جو بدین مل سرنگند
مانند کور گیتی تاریک گشته بر ما بیان مای در تابه بلا بریان
کوتر مسان که در چنگال شاهین عمر آسمان خلیفه باید
فریدون آنه بر تخت کیاست کشته کفار بر شمشیر علی و شمشیر
تفت بر جهان که تا جوران خاک سار شده چنان نماند چنین نیزیم نخواهد ماند
آسمان گفت آسمان که در دست است بنگد این آسمان دین را دانه و ا

(۱) ملک - گشتند (۲) خطا تصحیح - طبابت (۳) عمر طبیعی - ۱۲ سال
(۴) تشبیه - تشبیه کردن (۵) آسمان - ورق گنجه و ستم سنگ آسمان
(۶) آسمان را آسمان گشتند زیرا که در دایه شکلی مثل سنگ است و اگر در شرات

(مستم)

هفتم از ادوات مرکبه ادوات ترکیبی است

شاید که خدای بر تو بخشد باشد که مراد خود بیایم
بود آيا شرف فقه با برگردد نور ز خورشید جو بود که بر آید
باش صبح دولت بد کاش سلطان امتحانی میگرفت
کاشکی من کرد که میبودی کی شود پرده غرض بد
مگر خدای بخشد و گرنه ویرانیم است که آنکه غایت برگردد

هشتم از ادوات مرکبه ادوات تفصیلی است

برای اصل وطن هر چه غم خورستی بهر جانان بدل جان آسان بود
هزار پنج کش بود که گنج دریایی این خون بخورم تا کنی حاضر کنم
پی آبادی کتب همه ویران شتم کتب کو که ز زیر آکبت باریت

ملقین ۴۷

ششم از ادوات مرکبه چادانی هستند و ادوات تشبیه که آنها هستند و
آسمان یعنی چه و ادوات تشبیه را می توانیم بشماریم و هفتم از ادوات
چیت و ادوات ترکیبی که آنها هستند و ترکیبی یعنی چه و ادوات ترکیبی

(۱) ترکیبی - امید داشتن (۲) تفصیلی - جدا شدن

(و امثال)

باشد داشتن بگویند و هشتم از ادوات مرکبه است و ادوات تفصیلی
باشد لایق بگویند و امثال ادوات تفصیلی را ترکیبی نمی گویند و

تمرین ۴۷

پنج کلام بنویسید که هر یکی دارای یکی از ادوات تشبیه باشد
پنج کلام بنویسید که مشتمل باشد با ادوات ترکیبی
پنج کلام بنویسید که شامل گردد با ادوات تفصیلی
پنج کلام بنویسید که جمله اولی اخباریه باشد جمله ثانویه انشائیة
پنج کلام بنویسید که جمله اولی انشائیة رجائیة باشد

درس چهل و هشتم

نهم از ادوات مرکبه ادوات تخریص است

زینهار از قرین بد زینهار دور باش از عالمان سبیل
مباد و آید نیایدین برگزینی انقدر از دوستی ممدان
خدر کن ز درد و دردهای ریش از آن که تو ترسد ترس حکیم
دهم از ادوات مرکبه ادوات تشبیه است

(۱) تخریص - ترسانیدن (۲) تشبیه - بیدار ساختن

مان ای سپه گروش که روزی پری
 همی زن بر خاک غیرت تا جلیت
 بین جابه پاره کن چو کل از دین به
 هله لکت لکت لکت لکت
 بلا بیا بد رسه برس نخو گوش کن
 الارسیه از سر بخرمی شادمان
 یازدهم از ادوات مرکبه ادوات توئیخ است
 دیدی که خون ناق پر و انشع را
 چنان امان نداد که شب اسحر کند
 نگفتم که در کار تسبل مباحش
 چه شد باز در کار تسبل شدی
 کجا رفت آن خمت و تحت و تحت
 چرا نصیحت پران فراموش کردی
 دوازدهم از ادوات مرکبه ادوات شرط است
 که امان خوابی ایسی بایدت
 اگر امن خوابی این لازم است
 تا این از غیب ناید بر همیم
 هرگاه این بود امان بود چهار
 هر جا که این نیت بین است بین
 هر وقت این آمد اقبال بین است
 ملقین ۳۸
 ششم از ادوات مرکبه چیست ؟ ادوات تذکر که اند ؟ تذکر یعنی چه ؟

(۱) توئیخ - سرزنش کردن (۲) ادوات شرط بهر جمله که وارد شود جمله بعد را جزای
 آن شرط بنامند مثل جمله ای که گوید که اولی جمله شرطیه است (دومی جمله جوابیه و جزایه)

بنفتم از ادوات مرکبه چیست ؟ ادوات تنبیه که اند ؟ تنبیه یعنی چه ؟
 ادوات مرکبه توئیخیه که اند ؟ توئیخ بجه یعنی ؟ ادوات توئیخ چند می از
 ادوات است ؟ نهم از ادوات مرکبه که است ؟ ادوات شرط چه جمله اول
 جمله اول چه نامیده شود ؟ جمله دوم چه نامیده شود ؟ جمله ثانی را جزای شرط گفته اند ؟

تمرین ۴۸

پنج کلام بنویسید که ادوات تذکر در آنها باشد
 پنج کلام بنویسید که ادوات تنبیه در آنها باشد
 پنج کلام بنویسید که ادوات توئیخ در آنها باشد
 پنج کلام بنویسید که ادوات شرط در آنها باشد
 پنج جمله شرطیه بنویسید که جمله جنه ای آنها فعل مضارع مطلق باشد

وظیفه بیت چهارم

این وظیفه بقیه وظیفه قبل است عبارتش را حفظ کنید و دو دفعه بدین
 سوده و یکده و اول وظیفه بیت دوم بدین قافیه پاک نویس که در وظیفه
 این سه وظیفه را بدین ترتیب بخوانید

چون این وظیفه علاوه بر معمول شد هر کس درست انجام دهد پنج درقه بخشد

یا حیات از آن نایب در سه دریافت خواهد کرد

سیسم از دواعی مرگ اتفاقات عادی و طبیعی است مثل پرت شدن
از بلندی و افتادن توی گودال غرق شدن در آب خشک شدن
در سرما و هلاک شدن از گرما و گرفتاری برادر زمان و بیرون رفتن

سیاست حاکمان و امثال اینها

باندک مانل بر سه عاقل و باطل معلوم میشود که اگر خوف مرگ در دلها
جای گیرد و در غلبه غریزات عاقلیت طبیعی مخلوق نمیشد

نه بنا بر استحکامی داشت نه کوچ و دوستی مییافت

نه سده با بسته میشد نه کشتیها باین خوبی صورت میگرفت

نه کار و انصرافی شاه عباسی را در صحرا و بیابان ابرای خط مردمان صورت
میدادند و نه قنات و کانیز با آبهای استخراج می نمودند

نه در معابر و پس کوچه با قرا و خانه و پیشگاهها بنا می ساختند نه مردم
آنی آسوده میشدند

پس شوق حیات و خوف ممات است که این خدا ترا به عالم تمدن

روز بروز بروز میدهد

چهارم از دواعی مرگ قتال است که یکی از برکت کشته شدن در از جنگ خواهد
بود و دیگری از چاشنی قصاص حیات الهی انابل آید

بر کس اندکی بخت دارد و در کس غیرتش از خون محبت وطن و مذموب و مملکت
انگس این مسئله را خوب میداند که اگر صفت قتال در صفحه روزگار عنوان
نمود هیچکس مالک عرض و ناموس نبود

اگر کشمیر در میان نمیشد هیچ ناکس دست از حقوق کسان کوتاه نمیداشت اگر
صدای توپ و تفنگ در عرصه جنگ گوشه را نرنگد کجا شهرت غیرت
و ننگ هزاران فرسنگ دور بنیاد پر میکند

اگر تیغ ماجهر می داشت و توپ ما با روط کجا ممکن بود که متف بر اجداد
در خاک قفقاس مبدل بگماتش باشد

و اگر قشون ایران آموخته میدان میشد کجا ممکن بود که در استخلاص مردوخا
می بسند و سر باز ایران ابر کیش ترکمان کردند

اگر ما نیز مثل سایرین پنجه آهین میداشتیم که دست روی بر سینه اعدا نگذاشتیم
کجا امکان داشت بمسایگان ماک

(۱) قتال - دعا و کشتن به دیگر (۲) کس - زبیل (۳) استخلاص - کس و نجات چیزی

مثل نباش کفن از تن برده می کنند همه در خاک وطن را بر شکر نهاده
فشار دهند خدا نکرده مگر مرده است نه ای وطن

بعد از آنکه اجمیت قبال و جوب جبال بدین درجه رسید یقین شد که قتل
غیرتدارک جنگ او ایم لازم و ضرر دارد و مسلم است که اگر شوق غلبه
در سر من نباشد و خیال مرگ و مغلوبیت دشمن دل من جای نگذرد
قدم بر میدان قتل نمیگذارم و سر در معرکه جدال نمیبارزم
بس اگر مسلم شد که عاقبت باید مرد و جسد نه شربت اجل را باید خورد خوشحال
کسی که میرد و از مرگ خود نوع خود را زنده کند

حیات ابدی برای کسی مسلم است که در دفع موزیان وطن و صدای جان و تن
نموده در نزد خالق و مخلوق زنده ابدی بماند چنانکه رسول اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود اقوم بکشد و کشته شو و وطن خود را
از موزیان بکنند اید اگر کشته یا کشته شدید شهید از شهید
جان عالم فدای چنین خاتم که خود و اولاد خود را در پی حفظ حقوق ملت فدای
امت داده و نه بود بحال شافرق ندارد که جسم شمارا کفن نموده عطر زده
در مقابر دفن کند یا بر سردار با کشید قطعه قطعه نمایند

درس چهل و نهم در ادوات مرگ

سین و سیم از ادوات مرگبه ادوات ششم و هفتم است
یکی نیست گوید که عار آورید هر جا که ری محبت بی علمی است
همه دانند که در دامن مزارت چه کنند انست بوق مزارت چه زده
بدنام کننده نگوئانی چند مردم همه در دوش را می اند
فلان و بهان اگویند تو بیا قیانه ناکه که چنین سخن شنیده ام خیلی شد
مردمان من کشندم که نگو پیسح دانی که چه فردی کردند
بسانام سیکوی پنجاه سال بسی یافت از جویان زوال
بسیار کسان باخسیند همه در خوردن مال بشمارند همه

خوبست یک اندازه باشد بی اندازه ما

چهار و پنجم از ادوات مرگبه ادوات شست است
بوشس یا رانند در ایران بسی پیوند زن بنسازد لهای گت
رهنمون هزارا فاطون همه گنجور فطانت همه مرد در فرنگ
کاروان راه دانش لکت لکت با بنر در قوه لیکن بی هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروش است یا پیلد و ر

تلقین ۴۹

سیردهم از ادوات مرکبه چاداتی است و ابهام و تقسیم نیست و تقسیم لایعالم
بارعموم و فرق میان عام و عموم چیست و نکره عام چه فرق از و جنس عموم
چه تفاوت از و ادوات ابهام و تقسیم و ادوات تکثیر و تقسیم و ادوات
از قبیل اسمیاد حروف و نکره از خواص اسم است یا حرف و مبهات و کلمات کلام
از اسم عین است کلام از اسم معنی و ادوات نسبت کلام است و (در کلام)
کنجور و پیلد و یکی است یا مختلف

تمرین ۴۹

دو جمله نویسد که ادوات تقسیم (هر) داشته باشد
دو کلام نویسد که از ادوات ابهام (هم) داشته باشد
دو جمله نویسد که از ادوات تقسیم (چند) داشته باشد
دو جمله نویسد که از ادوات ابهام (بسیار) داشته باشد
دو جمله نویسد که از ادوات نسبت داشته باشد

(۱) در کلام کنجور و پیلد یکی است کلمه آن بنوعی حرکت باقی است گاه بنوعی میزد کلام

در سیم نچاهم

در ادوات مرکبه

پانزدهم از ادوات مرکبه ادوات ظرفیت است
یکی نا تراشیده اندر میان چو سرگینسی افتاده در جوی بار
نمک خزان نمک دان نمک نمک باحی دو کف است در انجن

شانزدهم از ادوات مرکبه ادوات مکان است

آهوان در کوه سار و بلبلان در گلستان
و حیوان در سنگ لاج صوفیان در می کده
بارگاه قدس حق را کرده همچون لاله زار

هفدهم از ادوات مرکبه ادوات نفی است

بی دین کسی که دین وطن را داند
نه لقب نه ستمی زان شدی محمود کتب ای ملک فی زان من فی زان
بسیجدهم از ادوات مرکبه ادوات است چنانکه در عبارت گذشت

نوزدهم از ادوات مرکبه ادوات وصفیت است
هنرمند بار اینسر عیب شد این قلمه در دناک پر جان سوزا

(تمرین)

غم کین باشد صبح طبع کرد شرم ساری کشم از غم جز خوشی
توان گری نه بال است بلکه با عقل دخت بارور در سکاریت
در نام تنگ سوک و اریم همه از آتش جل داغ و اریم همه
اهل و فتر اکین و از سیدین هر کی دارای صد مکر و فریب
پشته سازنده گلبازند بخت من تو گریبان تو برگریه ام خندان
ارباب وطن جان حسیه اردن آب یار ملک وقت کتب است

تلقین ۵۰

پنجاهم از ادوات که است ۵ ادوات ظرفیت چنانست ۵ ادوات مکان
چند می از ادوات ۵ ادوات مکان که امهات ۵ ادوات مکان غیر از
ظرفیت بر چیز دیگر هم از کثرت وقت دلالت آرد یانه ۵ ادوات نفی چند
از ادوات ۵ ادوات نفی که امهات ۵ ادوات نه ادوات که مذکور شد ۵
ادوات نه چنانست که امهات ۵ ادوات وصفیت که امهات ۵
ادوات وصفیت یعنی چه ۵

قرین ۵۰

دو کلام نویسد که ادوات ظرفیت داشته باشد

دو جمله نویسد که ادوات مکان داشته باشند
دو کلام نویسد که دارای ادوات نفی باشند
دو کلام نویسد که از ادوات نداده آنها باشد
دو کلام نویسد که دارای ادوات وصفیت باشند
از هر ادوات دو کلام را ترکیب نویسی کنی

و خفیه بیت و پنجم

این خفیه را حفظ کنی و دو دفعه بدست موده یک دفعه بدست خفیه پاک کنی
کرده تحویل بدی و ربط این خفیه را بفراوان عقل کل درست بنویسد
کلمه دومیم انکم لاتنالون یا حبتون الا بالصبر علی ما مکره یون
یعنی بدستیکه شما میرسید به خواه خودتان مکر بصبر کردن بر آنچه که نخوا
شایست

اولا باید یقین قلبی داشته باشیم بر اینکه هیچ حادثه بر ما روی نمی آید
مگر اینکه تحمل آن را قادریم

چنانکه دفعات دیده و شنیده ایم که بعضیها برای اظهار جرئت و قوت
خود زیر بار چه کارهای سخت رفته و در همان زحمت چه شادی و عشرت

داشته است (۱)

ثانیاً باز باید یقین قلبی داشته باشیم بر اینکه توجه نماند ما بر بسبب چه متعلق باشد
همان نتیجه بروز خواهد کرد چنانکه با کارهای صعب که وقوع آن از عمد
یک نفر مشکل بنظر می آید مثل لشکر کشی و دشمن کشی و قزاق صنتهای بی
و خیالی و طلاع بر اوضاع فلکی و تبیین مناجات امراض ثانی و دو

لکن همیشه مرد عالی بهی غم خود را ب حصول آن جزم کرده و بر اختیار
آسان نموده ثابت کرده هر چه در صفحه خیال نقش گیرد نتیجه و نتیجه (۲)
ثالثاً نیز یقین قلبی باید داشته باشیم بر اینکه در عالم خلقت هیچ شیئی نیست بلکه
حسن و قبح اشیا موقوف بنظر ما است

چنانکه با اتفاقا ترا در دیگران می بینیم و نمی پسندیم چون مثل آن از خود
سر میزند خیلی خوشوقت و مسرور می شویم

پس بعد از آنکه این سه مفت مد ثابت شد همیشه انیم هر یکی از آنها را
با صفات موجوده در وجود خود تطبیق نموده تحقیق کنیم که چه نمره آدمیم ؟

(۱) چنانکه حالات ابوالسیف نادر شاه افشار قرقو مصداق این قضیه است

(۲) امیر نظام (میرزا قلی خان) آنرا که که نظمیات و ترتیبات او کشف این علم

(کسی)

کسی هستیم که اگر باطن ما بروز کند و خفایای ما روشن شود در پیش عقل سر نخند
نباشیم ؟ یا اینکه کردار مطابق گفتار نبوده بکلی از زیر عقل عظیم ؟

درس پنجاه و یکم در ادوات بسیطه (۱)

مراد از ادوات بسیطه الفاظی هستند که بر یک حرف باشند
خواه بر سه کلمه باشند یا جز کلمه اسم باشند یا حرف و آنها سیرند
اول الف که در اول و وسط و آخر کلمه در آید الف که در اول کلمات
در آید آنرا همزه می نامند همزه بر سه قسم است اصلی و صلی و عاریتی
همزه اصلی آنکه حذفش جایز نباشد مگر ندره (۲) در شعر مثل انجام داندا
همزه صلی آنکه حذفش جایز باشد مثل اشتر اسپند
همزه عاریتی آنکه بجهت وزن شعر آورده باشند مثل ابا ابر ابی

(۱) خایا - پنهانها (۲) بسیطه - آنچه در وضع مجرد باشد

(۳) بر سه - خود بخود (۴) ندره - حینی کیاب

فردوسی فردوسی گوید

درفش باین آبر پای کرد

(الی)

تلقین ۵۱

در س اول از اوات چه بود ؟ در سخی دو تیم از اوات چه گفتگو شود ؟
 الف بر چند قسم است ؟ الفیکه در وسط کلمات آید مثلاً بر چند قسم است ؟
 الف اصلی کدام است ؟ الف وصلی کدام است ؟
 الف دعا بر چه دخل میشود مثل چه ؟ الف مقابله و ملازمت تقدیرش
 چیست ؟ الف عطف بر چه معنی است مثل چه ؟ الفیکه در آخر
 کلمات در آید بر چند قسم است ؟ الف ندایچه داخل میشود ؟
 و مدخوش اچه بنامند ؟ الف تعجب تقدیرش چیست و مثالش ؟
 الف فاعلیت در چه تقدیر است و مثالش را که داناست ؟
 الف دعا تقدیرش چیست ؟ الف نسبت عوض از چیست و مثالش ؟
 الف زائده مثالش کدام است ؟

تمرین ۵۱

دو کلام بنویسید که الف وصلی وسطی داشته باشد
 دو کلام بنویسید که الف نفرین و دعا داشته باشد
 دو کلام بنویسید که الف مقابله داشته باشد

الی جرم را اگر کنی ظلم و جور کند مرا ای کس نه ظلم دور

الفیکه در وسط کلمات آید بر پنج قسم است

الف اصلی آنکه حذفش جایز نباشد مثل خاک خراب نان

الف وصلی آنکه حذفش جایز باشد مثل سپاه بیاه پادشاه

الف دعا نفرین که فعل مستقبل داخل شود مثل بمراد نماند نیسینا

الف مقابله که ملازمت نیز میگویند مثل دو شاد و پیش پیش دادم

الف عطف که بدل از (و) میشود مثل سراپا تکاپو کپاش

الفیکه در آخر کلمات در آید بر شش قسم است

الف ندا مثل خدایا مولانا مسرانا

الف مدح و ذم مثل با خراش بد

الف فاعلیت مثل دانا سزاگویا چنانکه در ادوات مرکبه گذشت

الف دعا که بمضارع داخل میشود مثل داند خواند بادا

الف نسبت که عوض از (ی) مصدری باشد مثل درازا پنا

الف زائده که فقط برای زینت شعر میشود سعدی

کفتاب رو چو خاک تخیل کن ای فتنیه یا هر چه خوانده همه در زیر خاک کن

دو کلام نبویسد که الف ندای آخری داشته باشد

دو کلام نبویسد که الف فاعلیت داشته باشد

دو کلام نبویسد که الف زاید آخری داشته باشد

درس پنجاه و دوم

در بایط حروف

دویم از حروف بیط (ب) که در اسم فعل و انما کسور بوده متوج ^{نشد} خوا

صحیح نباشد آنهم بر سه قسم است اصلی و صلی عاریتی

اصلی آنکه در اول اسم در آمده علامت قسم مثل بجان تو

یا علامت تشبیه مثل بقدر تو یا علامت مفعول بواسطه بوده حذفش

جایز نباشد مثل کجبه بکنت

و صلی آنکه در اول فعل در آمده ^(۱) فارقه اسم و فعل بود

حذفش جایز نباشد مثل بخوان بشنو بخواب

عاریتی آنکه فقط بجهت وزن شعر باشد ^{معدی}

بریال سلمان و جومات ببرند بانگ و منیر در آری که ^{فست} مسلمان

(۱) فارقه - تیزه هستند

سیم از حروف بیط (ت) مخفف (تو) ضمیر مفرد مخاطب است

اگر بر اسم لاحق شود همیشه مجرور است یعنی مضاف الیه است مثل

مالت - مال تو و اگر بر فعل لاحق شود همیشه منصوب است یعنی

مفعول است مثل گفتی - گفتم تو را

چهارم از حروف بیط (ج) که بجهت توضیح حرکت آن با غیر

ملفوظ لاحقش نموده (چه) تلفظ میشود (بر پنج قسم است)

اول اسم موصول است مثل هر چه آنچه

دویم استفهام و ابهام راست مثل چه گفتی چه شنیدی ؟

سیم انکار و تمجاش را بوده از تلفظات خائنان عادل نام است مثل

چه میت چه صنیر چه امانت !

چهارم تعجب راست مثل آن سجد این شراب یعنی چه !!!

پنجم تویه راست مثل همه طایفه حق است چه سجد چه نکست

مقتضین ۵۲

دویم از حروف بیط کدام است ؟ ب اصلی کدام است مثل چه ؟

ب و صلی در کجای کلمه واقع میشود تا شیش در کلمه چه میشود مثل چه ؟

ب عبارتی مخصوص که ام یک از اقسام کلمات و مخصوص چه کلام است ؟
 یستی از حروف بسیط که ام است ؟ ت چه ضمیر است و بچند حالت
 میشود مثال کلام است ؟ چهارمی از حروف بسیط که ام است ؟
 با غیر موقوف در حرف (چه) چرا علاوه شد ؟ مثالی بگویند که حرف (چه)
 بجای موصول باشد ؟ مثال استغنیایه اشرا بگویند ؟
 (چه) انگاریه از تعظیفات که ام قوم است ؟ مثل چه ؟
 (چه) تعجبیه مثل چه ؟ برای (چه) تنوید مثالی بگویند ؟

تمرین ۵۲

سه کلام بنویسید که (ت) ضمیر حبت باشد
 سه کلام بنویسید که (ت) ضمیر نصب باشد
 سه کلام بنویسید که (چه) موصوله باشد
 سه کلام بنویسید که (چه) تخاصی داشته باشد
 سه کلام بنویسید که (چه) تعجب در آن باشد
 سه کلام بنویسید که (چه) تنوید در آن بیاید
 سه کلام بنویسید که (چه) ابهامیه در آنها باشد

وظیفه بیست و ششم

این وظیفه که امروز در تحت مطالعه است فصل دوم مندرج محل است
 عبارتش را خط کشید حاصلش درست بنویسد و دو دفعه بیشتر مرود
 یک دفعه بیشتر طایف پاک نویس کرده آنچه محلش را بد برهای پیشین
 در کلمات و جملات آن بنظر زمان بیاید قید نمایند

کلمه سیم لا تا سوا علی ما فاکم ولا نفس را با استیکم
 یعنی عکس نباشید بر آنچه که از شما فوت میشود و خرم نشوید بر آنچه که
 شما میرسد

بیانید با هم بنشینیم این فصل را بنویسیم و ترجمه کنیم و تفسیر بکنیم
 و تمام آنها که از تالیفات سحره گفته ایم و شنیده ایم و خوانده ایم
 بکنار گذاریم

چیزهایی را که مایه خوش خیالی خودمان شده را داده و مثل آنچه که
 بر خار و شرف تجلات خود نامیده ایم و میسازیم که خانه

(۱) تالیفات سحره - گفتارهای سلاطین مظهری که در میدان طر تو را
 غرضش گمان در یک و دو باشند

دارم ... مصل دارم ... صطبل دارم ... پارک دارم ...
 باغ دارم ... ده دارم ... کتاخانه دارم ... زهد دارم تقوی دارم
 تربیت دارم ... اولاد دارم ... غلام و کنیز و نوکر دارم ...
 اگر باختیار و قصد خود اینها را فوت می کنیم و بعد بزوش عول و مخور
 می شویم خود انصاف و بسیم که کدام یک از اینها عاقلانه است ؟
 مسلم است که اگر در فوت کردن عاقل بوده ایم بسته در غصه خوردنش
 بیستیم و اگر در زوش عاقل نبوده ایم بعد از زوش عاقل شده ایم
 پس یقین است که مال را تا رک فایت نخواهد کرد و ما چار عالم عالم تجدد^(۱)
 و حدوث^(۲) است مثال این قضیه باز اتفاق خواهد افتاد بهتر اینکه
 گذشته را گذشته نگاریم و آینده را بپاییم تا دوباره بقلای چنین
 قضیه نشویم

و اگر بگوئیم که قبل از فوت از زوش مسوق بودیم و درنگ داشتیم بسیم
 داشتیم کنن بی اراده و اختیار ما فوت شد پس در این صورت
 تأملی بضر لازم است و نتیجه آن تأمل این خواهد شد که اندوه بر چیزی که

(۱) فایت - چیزی که فوت شود (۲) تجدد - تازه شدن (۳) حدوث - تازه گاه

در تحت قدرت یافت شخص بوانگی است جز ارستی عقل و صفت
 خود مان محلی ندارد

درس پنجاه و ششم در حروفات بسیطه

پنجم از بیایط حروف (ر) مخفف (ار) مخصوص نظم بوده در
 نمی آید برای شط است سعدی
 بنده همان به که تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد
 ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد
 ششم از حروف بسیطه (ز) مخفف (از) مخصوص نظم
 بوده در شعر نیاید

علامت مشغول نشد است فردوسی

ز توران به ایران ایران تور برای تو پیو دم این راه دو
 هفتم از حروف بسیطه (ش) بر دو قسم است اول ضمیر متصل مرفوع
 از برای مفرد مضایب است اگر بر اسم لاحق شود همیشه ضمیر جرات -
 مضایب است مثل مالش (مال او) و اگر بر فعل لاحق شود همیشه منصوب -

مفولات مثل گفتش - گفتن اورا

دویم علامت حاصل مصدر است مثل (دوشش) رفتار

هشتم از بساط حروف (ک) است که بجهت بیان توضیح حرکت اشش (ه) غیر مفعول بر آن علاوه نمود (که) تلفظ می کند

و چون بابت خودش متصل شود (ه) می افتد

و آن بر پشت قسم است

اول موصو است که بعد از (ی) تنکیر آمده جمله پیش تغییر میکند

مثل انتظاری کشیده ام که پیرس

دویم استنهاییه است مثل شایان تو را که گفت ز احوال ما پیرس

سیم تعلیلیه است بنی جهت و سبب است مثل پرسیدم که نفهم

چهارم استیه است بنی سمت است مثل که گفتاید آنه منقول

پنجم تفسیری است که بعد از فعل (گفتن) و (پرسیدن) در آید مثل گویند

که صاحبی نداری

ششم رابطه است که در میان جمله نشانیه یا مثل شاید که خدای

بنفتم فجائیة است که معنی ناگهان باشد مثل همینکه رفت افتاد

هشتم تفسیریه است مثل چوبک و مردک که

ملقیین ۵۳

ر مخفف دارا بچهنی است ؟ ر مخفف (از) چه علامت است ؟

شش از حروف بساط بر چند قسم است که ایهات ؟ شش در کلام پیرس

چه اعراب از ؟ شش در کلام کاش چیست ؟ مثالی بگویند که (که)

بابت شش متصل شد (و) ساقط گردد ؟ که موصوله که ام است و شش

چیت ؟ هر کی مثالی برای که استنهاییه بگوید ؟ چند مثالی بجهت (که)

تعلیلیه بگویند ؟ که استیه که ام است مثالی چیست تقدیرش ؟

که تفسیریه مثالی که ام است و تقدیرش چیست ؟

که رابطه در چه کلام واقع میشود ؟ (که) معاجات مثل چه ؟

تمرین ۵۳

دو کلام بنویسید که (شش) حاصل مصدر داشته باشد

دو کلام بنویسید که (که) موصوله داشته باشد

دو کلام بنویسید که (که) استنهاییه داشته باشد و هر دو کلام مصراع باشد

دو کلام بنویسید که (که) تعلیلیه داشته باشد و هر دو کلام مصراع باشد

دو مصراع نویسد که (ک) استبداد داشته باشد

دو جمله نویسد که (ک) تفسیریه داشته باشد

سه کلام نویسد که (ک) رابط داشته باشد

دو عبارت نویسد که (ک) تفسیریه یا تحقیریه داشته باشد

درس پنجاه و چهارم در بایط حروف

هشتم از حروف بیط (م) و آن بر سه قسم است

اول ضمیر متعده مکمل و حده است مثل طالبم کتابم گفتم

دویم نهی است که بر اول فعل متصل شده طلب ترک فعل میوه مثل

نزن بی تا تل بگفتاروم نکوگوی اگر ویر کوئی چشم

سیم وصف معدود را می شود مثل یکم دهم صدم هزارم

دهم از حروف بیط (ن) و آنهم بر سه قسم است

اول علامت نهی است و همیشه متصل نوشته می شود مثل نکو نتخذ

دویم علامت نفی است که اگر برای نفی فعل یا معنای فعل باشد متصل

نوشته می شود مثل نکفته اند کسی با تو کار

و اگر برای نفی ذات یا سلب صفات باشد متصل نوشته می شود مثل اینکه می بینی

هشتم دارد نه حجت نه علم دارد نه دولت

نهم حرف انکار است که در مقابل (آری) استعمال می شود

یازدهم از حروف بیط (و) بر سه قسم است

اول (و) معروف که مصوتة اش می گویند مثل نمود

دویم (و) مجهول که باز در شماره مصوتة است مثل شوق

سیم (و) معدوم که غیر مفعول اش نیز گویند مثل خواب

چهارم (و) تفسیر چون عمو خالو

پنجم (و) اشباع که او اکثر می گویند مثل کالو - پر کال

ششم (و) عطف مثل من و تو

هفتم (و) لفظی که معروف که اش نیز گویند مثل طافس

هشتم (و) محقق (او) که ضمیر مفرد منایب است مثل در ایدم

نهم (و) لازم است مثل این ملک این زمان مجد الملک

مجد الملک از وزیرای اوایل سلطنت صهری الدین الدو صدر اعظم ساجی نظری که قلم را

بیاورد خود در بیان اخلاص و بیاد نهادن خرم آن که چنین آید و سر فروغ آن که چنان باشد

من گفت خواب بدو عالم تمام من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

ملقین ۵۳

ضمیر مکمل در کلمه کتابیم طالبیم کفتم مخا چه اعراب آورد ؟ فرق میان
نهی و نفی چیست ؟ میم در او اخرا سماء عدد برای چه وضع شده ؟ نون
ناهیه بر چه صیغه اخل میشود و چه تغییر میدهد ؟ نون نافیله اثرش در کلام
صیغه معلوم میشود ؟ نون نافیله کجا متصل نوشته میشود و کجا مفصل ؟
و او در این کلمات چه اصطلاح دارد زدود خوش ذوق آورد
خوان داد دارد ؟ و را دیدم تقدیرش چیست ؟ و او
مازمت با (و) عطف در معنی چه فرق دارد ؟ اقسام (م) را
بگویند ؟ اقسام (ن) را مرتباً بگویند ؟ فام (و) را مرتباً بگویند ؟

تمرین ۵۴

پنج کلام بنویسید که ضمیر مکمل و حده در محل قرار باشد
پنج کلام بنویسید که (ن) نهی داشته باشد
پنج کلام بنویسید که (و) معروفه داشته باشد
پنج کلام بنویسید که (و) تفسیر داشته باشد

سه کلام بنویسید که (و) معذوله داشته باشد

سه کلام بنویسید که (و) اشباع داشته باشد

سه کلام بنویسید که (ر) مخفف داشته باشد

وظیفه بیست و هفتم

عبارت این وظیفه را حفظ کنید حدیث افیمه دو دفعه بفرستید و یک دفعه
بفرستید طایف پاک نویس کرده آنچه بر سهای پیش محل شاید میشود بفرستید

(والله ما استطعتم)

کلمه چهارم

یعنی عبادت کنید خدا را آنقدر بیک میسر کنید بمانینی که هر کس در
ادای عبادت بخدا کمتر از مراتب ارادت خود اقدام نماید بکلم عقل عاصی
و بخلاف آنچه که دوست میدارد و چاره خواهد شد و غیر از خود را مورد ملا
تخواهد دید

جوهر لطیف انسانی در خور قبول انواع تربیت و ترقی بوده در غایت

استعداده فطری خلق شده میتواند اقصی درجه کمال را انانیت شود

(۱) معذله - آنچه که از اول گویند - صرف نظر نمایند (۲) اشباع - بزرگ کردن چیزی که از حدی خارج شود

(۳) مخفف - کلمه که بجز درین شهر بکلی فاش شود (۴) استعداده فطری - قابلیت خدا داد

گیرم که تو صاحب عقل فاضل نیستی و آن که بر این دانش درین راه
گذاشته نه است دیگر استاد دایمی طبعی تو کجاست ؟ مگر تو
نمی توانی بستر از این عاقل شوی مگر نویسنده ای این عادل باشی عظیم و مهیا
شوی قناعت کنی کسل و تنبل نباشی طبع برال بر دم کنی دروغ و باطل کنی
چاهت بر این نفس نداشته باشی

دیگر گو که من استاد تربیت دارم بلکه خیلی وقت پیش از این نویسنده ای
باشی تاکنون حال و عاقل کوتاهی کرده خواهی گفت که ضعف نفس را
وامی دارد که نفس بدیم تنبل باشم بی کار و دم میگویم که اگر نفس تو را این
بدبختی می اندازد لا محاله بعد از این متوجه حال خود باشی و بیش از این نفس را
یکی بچه گرگ می پرورید چوپرورده شد خواجهر را برید
و دیگر گفتار در کردار خلاف عقل و متبذل کن در متبذل گفتار و کردار
خلاف طبیعت ابدی مجور نباش تا از بركات آزادی طبعی محروم نباشی
آنچه حضرت تست باطنیه از تو برور نموده بادی اهل ترقیات تو خواهد

(۱) فاضل - مثل آقاب که از تفک چهارم تمام که اکب انوائی بکند یا عالمی که جاهل
تعلیم علم و (۲) حضرت - سرشت (۳) باطنیه - بی تکلف

که تو نمی خواهی بشی را آنچه که در نمی در عاقل نشان بی ایعت از مدتی
را نه تو را که ما کافی بود

بند عجب عجب خود را فریفته نفس و نفس پرستان ساز و همیشه قیودات را
خود بر انداز و قدر از آدمی خود را بدان

در پس پنجاه و پنجم در بابی حروف بیطه

و از دهم از بیاط حروف (ه) غیر محفوظ و آن بر چهار قسم است

اول (ه) تشبیه است که در اواخر اعلام منقوله و آید مثل شانه

دویم (ه) توقیفیه که تعیین زمان را بود مثل یکت و زده

سیم تعیین مقدار را بود مثل یکت نه ده مرده

چهارم زائده مثل آسمانه آزاده زمانه

سیر دهم از حروف بیطه (ی) و آن بر سه قسم است

اول (ی) نسبی مثل فارسی عربی فرانسوی گئی مدنی

(۱) قیودات - دل بستگی بر فقر خفای قوی و نفسی ظاهری و باطنی

(۲) آزادی - غلام عقل بودن (خواج) بنده عشقم از هر دو جهان آزاد

دویم (ی) خطاب که ضمیر مفرد مخاطب است در حالت رفع مثل
سیم (ی) مصدری مثل جان بخشی دشمن خانی و اگر مصدر مفعولی
مثل نهفتنی نسبت را بود

چهارم تنصیم را بود مثل اینکه گویی فدای مردیت فلان آقا آدم پرگار
پنجم تخییر را بود مثل اینکه گویی تو سیم دی او هم مردیت
ششم تنکیر را بود مثل اینکه گویی در هر زننده زننده است
هفتم وحدت را بود مثل اینکه گویی فراغی و کتابی و کج منزلی
هشتم حکایت را بود مثل اینکه گویی تقان برش رخصت میکردی و میفکری
نهم زینت کلمه و وزن شعر را بود مثل اینکه گویی بگوی بخشای بر خدای

تلقین ۵۵

دوازدهم چه حرفی بوده ؟ یا غیر مفعوله بر چند قسمند ؟ باز شبیهه که است
یا تو شبیهه که نام است ؟ تعیین مقدار یعنی چه ؟ شالی بگوید بجه از زاید ؟ سیزدهم
از بساط که است ؟ حرف ی از بساط که است ؟ ی از بساط بر چند ؟ شالی
برای مصدری ؟ شالی بگوید ای یا تخییر و تنصیم ؟ شالی تنکیر که است ؟ شالی
وحدت که است ؟ یا ی وحدت که است ؟ حکایت که است ؟ ی یادی برای چه می آید ؟

نفرین ۵۵

دو شال بنویسد برای باز شبیهه
دو شال بنویسد برای باز توقت
دو شال بنویسد برای بانی که بیان معتر می کند
دو شال بنویسد که مادر زاید داشته باشد
برای هر یکی از اقسام (ی) دو شال بنویسد



در بعضی اصطلاحات صرفی و نحوی که صیغه آن است

تجربه مستعدیان ضرورت

ابدال	رفع شیئی و وضع غیر آن در جای آن
اجوف	کلمه که وسطش از حرف صحیح خالی باشد
اجاریه	جمله که خبر به از وقوع فعلی در زمانی
ادات تریف	حرفی که معین و محذو و کسبه و قول خود را
ادوات	حروف و آنچه بدان مانده
ادغام	دو حرف هم جنس یکی زشتن و یکی خواندن
استفهام	طلب فهم مطلب است بواسطه ادوات مذکوره یا مخدومه
استثنا	اخراج شیئی در حکم ما قبل آن
استعراق	دلالت کلمه است بر تمام افعاله مدلول خود
اسم	کلمه که بمقارنت زمان دلالت بر ماضی کند
اسم اشاره	کلمه که بایا و تلویح از چیزی یا شخصی خبر دهد
اسم تفضیل	کلمه که خبر دهد زیادتى مدلولش را بر غیر خود

اسم جمع	اسمی که در لفظ مفرد باشد و در معنی جمع
اسم جنس	کلمه که دلالت کند بر ماهیت افراد مدلولش
اسم زمان	کلمه که دلالت کند بر وقت
اسم عدد	کلمه که دلالت کند بر شماره معدود
اسم علم	کلمه که دلالت کند بر یقین و معین
اسم عین	کلمه که مدلول آن خود خارجی مستقلى دارد
اسم فاعل	کلمه که دلالت کند بر آنکه فعل از آن سر زده
اسم مبهم	کلمه که مدلول آن محل احتمال چند باشد
اسم مرکب	کلمه که مخلوط بوده افاده معنی خاص کند
اسم مشتق	کلمه که از مصدر یا از فعل اخذ شده زاید بر اصلی داشته باشد
اسم مصنف	کلمه که دلالت بر مخیر مدلولش کند
اسم منفی	کلمه که مدلول آن خود خارجی مستقلى ندارد
اسم مفعول	کلمه که دلالت کند بر آنکه فعل بر آن واقع شده
اسم مکان	کلمه که دلالت کند بر جا و محل
اسم مذهب	کلمه که دلالت کند بر تعلق مدلولش بحزبى

اسم نوع	کلمه است که ولادت کند بر کیفیت خاص	ترخیم	حذف کردن چیزی از زبانی کلمه بجهت تخفیف و تسهیل در لفظ
استاد	نبت بیان دو کلمه یا بیشتر مکتب مخاطب	ترکیب	بیان ترتیب کلمات هر کلام و جمله مطابق قواعد نحوی هر زبان
اشباع	پر کردن حرکات کلمه بپیرایان حروف خود	تصریح	گردانیدن یک لفظ بسوی صیغه یا مثنی یا جمع تا حاصل شود معنیهای متفاوت
اشتقاق	افزودن کلمه از کلمه دیگر بجهت تغییر یا تناسب در معنی	تشبیه	تغییر در لفظ فعل و فهمانیدن اثر فعل بر مفعول به
اصوات	الفاظیکه اشارت کنند بر افعال قبله مانند حیرت و تعجب	تنبيه	کلمه که رفع ابهام کند
اعضاده	نبت دادن کلمه است بکلمه دیگر بواسطه حرکه یا حرف	توابع	کلمات لاحقه که در حکم مانند کلمات سابقه اند
اعراب	زیر و زبر و پیش که مرفوع و منصوب و جر گویند	جامه	کلمه که نه مشتق است و نه مشتق منه دارد
اعمال	قلب و تبدیل و حذف و زیاده در کلمات بجهت تخفیف	جمله	فعل مستقبلی که نفی در ماضی باشد
اتفاکسین	اجتماع دو ساکن متعارف در کلمه واحد	جسج	حالتی است در کلمه که زیاده از دو بودن موال آنرا بینما
انشایه	فعل یا جمله که احتمال صدق و کذب موال آن نباشد	حال	زمان موجود و کلمه که بیان سبب تا علل یا مفعول نماید
خجول	خجلی از توابع است که با بودن آن مبدل معنی در حکم تنوید	حاصل	صورت مصدری که معنی مصدری از وی سلب شده
مبارزه	مضمیر یک مشتق نباشد	حرف عده	(وی) و الفی که متعلق اند و یا باشد
تأیید تزکیه	یکپشتی است در کلمه که نزدادگی موال آن را می فهماند	حرف	لفظی که بقیه معنی مستقلاً ندارد
تشبیه	حالتی است در کلمه که دو بودن موال آنرا بینما	حیثیت	حالت اعراب و بنای کلمات
تخفیف	حذف و تبدیل و قلب از برای سهولت تلفظ	خاص	صده عام که علم نسبت بهمان است

اسم نوع	کلمه است که ولادت کند بر کیفیت خاص	ترخیم	حذف کردن چیزی از زبانی کلمه بجهت تخفیف و تسهیل در لفظ
استاد	نبت بیان دو کلمه یا بیشتر مکتب مخاطب	ترکیب	بیان ترتیب کلمات هر کلام و جمله مطابق قواعد نحوی هر زبان
اشباع	پر کردن حرکات کلمه بپیرایان حروف خود	تصریح	گردانیدن یک لفظ بسوی صیغه یا مثنی یا جمع تا حاصل شود معنیهای متفاوت
اشتقاق	افزودن کلمه از کلمه دیگر بجهت تغییر یا تناسب در معنی	تشبیه	تغییر در لفظ فعل و فهمانیدن اثر فعل بر مفعول به
اصوات	الفاظیکه اشارت کنند بر افعال قبله مانند حیرت و تعجب	تنبيه	کلمه که رفع ابهام کند
اعضاده	نبت دادن کلمه است بکلمه دیگر بواسطه حرکه یا حرف	توابع	کلمات لاحقه که در حکم مانند کلمات سابقه اند
اعراب	زیر و زبر و پیش که مرفوع و منصوب و جر گویند	جامه	کلمه که نه مشتق است و نه مشتق منه دارد
اعمال	قلب و تبدیل و حذف و زیاده در کلمات بجهت تخفیف	جمله	فعل مستقبلی که نفی در ماضی باشد
اتفاکسین	اجتماع دو ساکن متعارف در کلمه واحد	جسج	حالتی است در کلمه که زیاده از دو بودن موال آنرا بینما
انشایه	فعل یا جمله که احتمال صدق و کذب موال آن نباشد	حال	زمان موجود و کلمه که بیان سبب تا علل یا مفعول نماید
خجول	خجلی از توابع است که با بودن آن مبدل معنی در حکم تنوید	حاصل	صورت مصدری که معنی مصدری از وی سلب شده
مبارزه	مضمیر یک مشتق نباشد	حرف عده	(وی) و الفی که متعلق اند و یا باشد
تأیید تزکیه	یکپشتی است در کلمه که نزدادگی موال آن را می فهماند	حرف	لفظی که بقیه معنی مستقلاً ندارد
تشبیه	حالتی است در کلمه که دو بودن موال آنرا بینما	حیثیت	حالت اعراب و بنای کلمات
تخفیف	حذف و تبدیل و قلب از برای سهولت تلفظ	خاص	صده عام که علم نسبت بهمان است

حسب	آن خبر کلام که مشد به باشد
خبر می	کلامی که محتمل صدق و کذب است
ولات	علم است بر شئی ثانی که حاصل شود بعد از علم بر شئی اول
رباعی	کلمه که بر چهار حرف اصل باشد
زاید	خبر کلمه که حذف آن حسن دل در معنی بخند
زمان	ماضی حال استقبال (گذشته اکنون آیند)
زواید	حروف سالتوینها
ساکن	حرفی که حرکت ندارد و متحرک خداوت
سالم	کلمه که در حروف اصولی حرف عله و سببه و تصنیف باشد
سماعی	آنچه شنیده شده و قیاس ندارد و قیاسی آن
شاذ	آنچه امثال آن ندارد است
شخص	نفس متکلم مخاطب غایب مفرد و جمعا
شرطیه	جمله که مبداء با دات شرط باشد
صامت	حرفی که صدای حرکت ندارد
صحیح	کلمه که سالم بوده معش و معجز و مضاعف نباشد

صیغه	یکت یک از اشکال مختلفه فعل اسم
صنیه	کلمه که جای اسم را بگیرد
خرف	کلمه که ولات کند بر محل وقوع فعل و قد و مکانا
عاطفه	لفظی است که لاقعه خود را در حکم سابقه خود میکند
عامل	کلمه که چون بر کلمه دیگر داخل شود اعراب آن تفسیر دهد
عطف بیان	یکی از توابع است که سابق خود را تفسیر میکند
فاعل	آنکه فعل از آن سر زده است
فرع فعل	کلمه ای که فعل نبوده از فعل مشتق شده اند
فعل	کلمه که بنفسه لات بر معنی نموده زبان به هم مقصود باشد
فک ادغام	کلمه واجب الادغام را بی ادغام خواندن
کلام	کلماتی چند مرکب با یکدیگر و منفیه معنی تمام
کلمه	لفظی که از برای معنی مفرد وضع شده باشد
کیت	حالتی که امشاد و جمع کلمه را بفهماند
کنایات	از اسما، اشاره و موصولات و بهیات است
کنیه	کلمه که مصدر باب اتم و سایر مضافات باشد

کیفیت	حالتی که تکیه تانیث کلمه را بفهماند
لازم	فعلی که مفعول به ندارد
لغیف	کلمه که حروف عده دارد
مبته	کلمه که خبر دهند از آن در یک جمله است
مبسم	کلمه که مدلول آن مجهول باشد
مترادف	دو لفظ که یک معنی باشند
متفصل	ضمیمه که فصل آن از کلمه جائز باشد
مقتدی	فعلی که مفعول به لازم دارد
مجهول	فعلی که فاعل آن مبسم باشد
محبوب	حالت اصلیه حروف و کلمات
مختلف	کلمه که وضعاً مختلف فیہ باشد میان عرب و عجم
مزیدیه	کلمه که از حروف اصلیه خود زیاد تر حرفی داشته باشد
مستوی	کلمه که نه کم و نه بیش در آن یکسان باشد
مسنده	آنچه نسبت جمله با و داده میشود
مشترک	لفظی که موضوع له آن مقصد باشد

مستلزم	فعلی که فاعل آن مذکور یا در حکم مذکور باشد
مسنده	کلمه که حسب لفظ آن بر جز معنی آن دلالت نکند
مفعول	آنچه که فعل بر آن واقع شود
مفعول به	مفعولی که بی واسطه حرفی باشد بلا واسطه مبسم گویند
مفعول بواسطه	مفعولی که اگر علامتش حذف شود مفعول نگردد
مقصود	کلمه که در آخر آن یا تانیث غیر مکرر شده باشد
ممدود	کلمه که در آخرش یکتبی یا لفظی باشد
مستادا	داخل حرف ندا
منصرف	اسمی که قبول اعراب لفظی کند غیر منصرف ضمت
موصوف	کلمه که صفت آنرا توصیف کرده باشد
مهور	کلمه که همنسره داشته باشد
مبیدان	(ف ع ل) که حروف اصول کلمات را از زوایدش با تشخیص میدهند
ناقص	کلمه که بجای لام فعل آن حرف عده باشد
همنسره	صورت الف است که حرک قبول کند
همزه قطع	همزه که بدرج ساقط نمیشود همنسره وصل ضمت است
وقف	ساکن خواندن او حشر کلمات

ضوابط اصول تدوین خاصه نهائیه تسلیم
 من کان له عینان فیری من کان له اذان فلیس من کان له فؤاد فلیس
 کسالت و خزیات موجب فساد کسالت
 ضابطه اول مولانا معلم باید هر شب درس مشهوره را که ظاهر مطالعه نه
 برای هر سئوالیک در تلقین است از عین عبارت درس جواب مفید مکتب حاضر
 کند و اگر جواب در ده روز قبل ذکر شده است باز محل جواب از کتاب پیدا
 کرده بجا بهای تقریری قانع شود

ضابطه دوم متلقین را عادی کند بطالعه در ده روز یک مطالعه
 کرده سخت خواند باشد امتحان این عمل اینکه از هر طفل که سئوال شود در
 اردوی در چه قول است و چند جمله است جواب خوری میدهد
 ضابطه سیم بیخوفت معلم من کتاب اندر پس نکند بلکه هر یک کلام
 از یک طفل بخواند بعد از آنکه از عهد بر آید مطالعه تسلیم را حرکت دهد که تمام
 اطفال مرتبه واحده تکلام را بخوانند بعد کلام دیگر نظم جری
 پس از آنکه یکدوره تمام شد دفعه دیگر کلام کلام مجتعا دوباره بخوانند نیاید
 اشکالی در ربط کلام و سلاست عبارت برای احدی باقی نماند

ضابطه چهارم بعد از آنکه عبارت درس دست نتایج شروع کند بجز
 عبارات و اتمام مطلب این طریق که از تمام طفل جذب و اسوده شود
 نماید که کلام اول را که میگوید حاصلش اینست ۱ آنوقت آنها که
 قبول نمیکردند از یکی بپرند و سایرین را گفت سازد که نکات و قیاس عیوب
 در بیانات آن مهمل نگذارد و هر کس بسر قسم ایراد بگوید و لولایک ایراد
 جزئی باشد مثل تکرار (که و) و چون اطفال بیانات خود را تمام کردند و جواب
 معلم بکده عبارت مختصر و مفید حاصل معنی عبارت را گفته بکلام بعد بپردازند
 تا درس تمام شود

ضابطه پنجم بعد از تقسیم افهام ربط الفاظ و معانی و حاصل عبارت
 درس اطفال را امر فرماید که دفعه بایستند و نشینند بعد سئوالات تلقین را
 خودش مائل باشد و هر مطلق را که سئوال میکنند از یک طفل بپرند که من
 چه سئوال کردم ۱ اطفال باخص بصر متوجه معلم شد با صدای جرد بیان
 روشن بگوید شما سئوال کردید که

آنوقت مائل کند تا هر کس جواب آن سئوال را از عبارت درس یاد کرده
 دست بلند کند بعد از آنکه آن طفل را به محک تحقیق و اس متلقین زده

ثابان تصدیق بد سوال و تیم را سائل باشد بهلم جراً
ضابطه ششم اگر کتب طوری تکمیل یافته باشد که معلم تواند معین
 این درس و در یک ساعت مشغله بدد امر فزاید که دو ساعت بعد از درس
 با انجام تکالیف تمرین پرداخت در تحت نظارت مبصر این سپردارد و الا مقرر
 دارد که یکی از شاغل شبانه اطفال بجا آوردن عمل تمرین باشد و موقوف
 بذوق مدرک معین است که تکالیف تمرینات چه دستور العمل بدهند تا بیع عمر غیر
 طفل تحصیل حاصل نباشد (حیف که آهین سهومی گویم)

ضابطه هفتم میان هر دو درس وظیفه که ایراد شده است برای تکمیل
 مطالب درسهای پیش است لکن جناب معلم جانب وقت و موطنیت ایهمال گذارد
 که اگر پنج درس تدریس شود و مطالب مندرجه در تعلیق تمرین وظیفه آنها چاکه شاید
 مراقبت نگردد البته ششم ما بعد از این کنند که زحمت فنی بی نتیجه بپوشید خواهد
 و عقیده معلم در غرض از تربیت و تعلیم طفل اگر تحسین اخلاق و خصال باشد خودش نصیحت
 خواهد داد که چه مایه صرف بخت باید با مقصود حاصل آید

ضابطه هشتم دفاتر و ظایف تمرینات همه روز باید نظیر مصحح رسیدگی شود
 خصوص دفتر تمرین که مصحح آن باید خود مدرس این کتاب باشد و متر و داند که هر کس

دفتر تمرین نوشته شده است اول بیان عبارت را بقلم حلی نوشته و آنچه در جواب
 آن می نویسد بقلم خفی نویسد و اگر معلم تواند شخصاً به شب تمام دفاتر اطفال
 رسیده و تصحیح نماید در خارج معادن هر یک که شش پنجم شش و هفتم برای متاخرین
 غایت اجرت بکثیر مصحح که هر شب ده و هشتاد تصحیح کند در مایه یک تومان خواهد
 و این مقدار با سلب دینت تعادل نخواهد داشت

ضابطه نهم همه روز قبل از تدریس عبارت درس روز را از حفظ
 تحویل گرفته شروع بتدریس نمایند کیفیت تحویل گرفتن درس این باشد بطوری
 در وقت تدریس در تحت عبارت و سلاست بیان و آداب فصاحت وقت
 نموده بود بهمان طریق از هر کس یک کلام یاد و کلام نخواهد تا بعد از تحصیل طمان
 از مراقبت ایهمال اطفال شروع کنند بختیقت لغات درس بعد از تحویل
 گرفتن معانی لغات بپردازند بختیقت تحویل حاصل عبارات

ضابطه دهم و خاتمه کتاب
 بیان خود را در اظهار دقایق تعلیم قاصیده غایت برام و مقصود را در رفتار
 محافظت و دایع الکلیه که پسر و دیانت و امانت حضرات معین و اولیای مکاتب است
 فقط ترجمه کلمه مبارکه (مکتب) اکتفا نموده باقی را با دنان کلمه معین

غیرتند و گذاریم
بانه التوفیق و علیه السلام
کتاب فی کافیه با سبب بی لای قوت انجامت و ششم کرد و هر صفحه یک هزاره

صفحه اول ایمان نبی و حجت از خطان یقین

صفحه دوم حجت طن مذموب عواید علی

صفحه سیم تبعیت ادب

صفحه چهارم آزادی صرف قطع مواد جنبه

صفحه پنجم تحریک روح انفعال فهمیدن قاست فعال نتیجه

صفحه ششم نوشتن و خواندن و فهمیدن

صفحه هفتم نظافت تدریج و سواس

صفحه هشتم شامت مطالبه ناموجه ثبات غلط بخشی

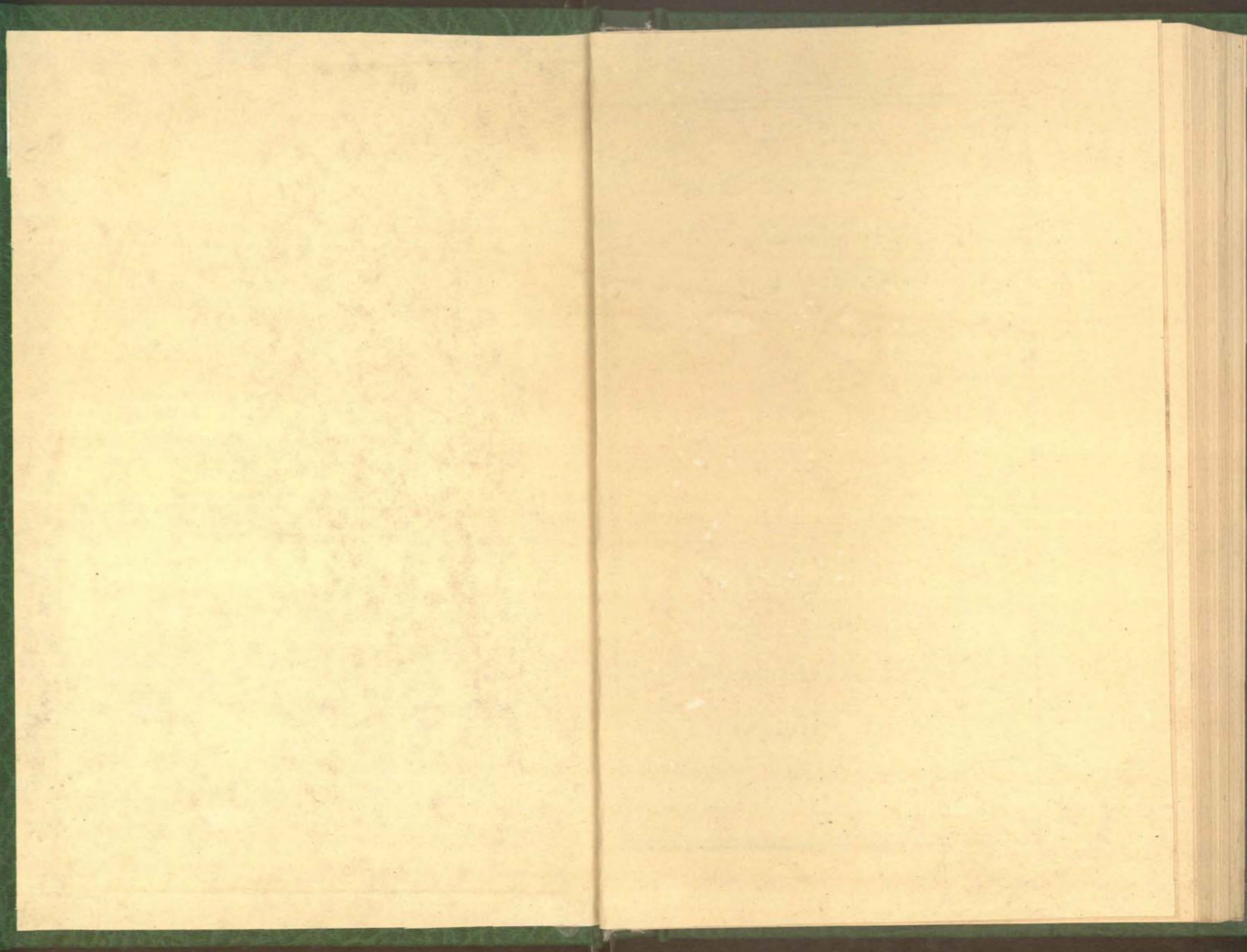
اتمام و انجام یافت این ساله سرب

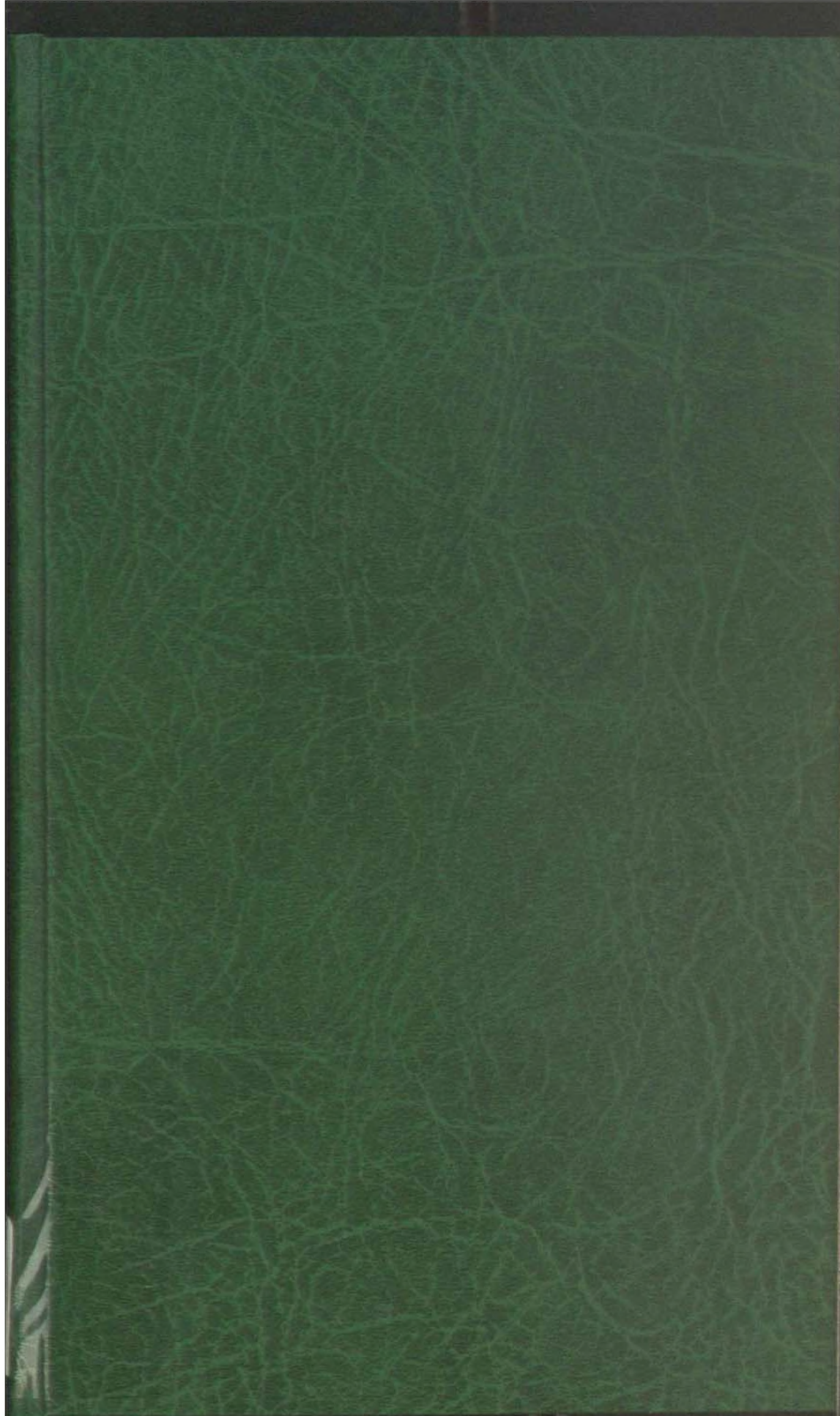
در عشر اول شهر شعبان المعظم سنه هزار و سیصد و بیست و هجری مطابق سی و پنجان سالگی

و انا البعد الهامی مرتضی الرازی غفر ذنبه

و سر عیوبه







1
1
2
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100